

اجتہادیت نباید بیچ خربی داخل شوند و در امور سیاستیه مدخله نمایند

حضرت عبدالبهاء

آهنگ بدیع

سال ۳۱

شماره ۳۴۶

مهر و آبان ماه ۲۵۲۶ شامشاه

شانزد هم شهر العزّة الی هیجد هم شهر القدره ۱۲۴ بدیع

مخصوص جامعه بهائی است

فهرست:

- | | | |
|----|--------------------|----------------------------------|
| ۳ | ایادی ام‌الله جناب | ۱- لوح مبارک حضرت بهاء‌الله |
| | | ۲- ارمغان سفر پنجاه |
| ۵ | علی اکبر فروتن | ۳- متمعات ام‌الکتاب (مقاله پنجم) |
| ۹ | وحید رافتی | ۴- قصه عشق میرزا محمد علی زنوزی |
| ۲۳ | روح‌الله مهربانی | ۵- دیواره جناب احمد یزدانی |
| ۳۸ | | ۶- کسی که عمر را بیهوده نگذارد |
| ۴۶ | ع - صادق‌ان | ۷- کنفرانس هندوستان یا قند پارس |
| ۵۰ | ملیح بهار | ۸- توضیح و تصحیح |
| ۵۴ | | ۹- قسمت جوانان و نوجوانان |
| ۵۵ | | |

بیت سرسبز آذربایجان
 متن در این زمین در کجای آذربایجان
 قرآن است ایضا و در این سر زمین
 و گفت است که در این سر زمین
 است که در این سر زمین
 ان فی سبیل اللّه یقاتل
 فی سبیل اللّه یقاتل
 فی سبیل اللّه یقاتل
 فی سبیل اللّه یقاتل
 فی سبیل اللّه یقاتل

لوح مبارک حضرت بهاء اللّٰه
 نسخه عکس از اصل موجود در محفظه آثار
 نسخه تایپ شده لوح در صفحه بعد

هوالمقدس عن الذكر و البيان

ان الاوراق تنطق قد ظهر بيـرا لافاق والاشجار
تنادى قد ظهر المختار والسما تنادى
قد اتى مالك الاسماء ولكن الناس لا يسمعون قد غشت -
الحجبات ابصارهم وغطت السبحات عيونهم الا انهم
لا يفقهون يرون مالك الملوك استقر على عرش الجبروت
ثم عنه معرضون قد غرتهم الدنيا على شام لا يرون
اليمن والشمال الا انهم لا يعرفون ان افرح بنسدا
مالك الا ديان انه ينادى بين الامكان انه لا اله الا
انا المهيم القيوم قل يا ملام الغافلين قوموا عن رقد
الهوى و توجهوا الى الافق الاعلى تالله قد ظهر
مالا ظهر فى الوجود اياكم ان تمنعكم الايام المعدومة
عن مطلع الاجدية دعوا ما عندكم وتوجهوا بالقلوب
الى العزيز المحبوب كذلك هدرت الوراق و غنت عنادل
البقاء على السدرة المنتهى طوبى لمن سمع و اقبل
وبل لكل غافل مردود

ارمغان سفر پنججاهه

ایادی عزیز امرالله جناب علی اکبر فروتن

عادات نکوهیده خود را که سابقاً آن معتاد و مبتلی بود ترک کرده و ولادت تازه یافته و عنصری پاک و طیب شده اند .
در یکی از مجالس عمومی در امریکا ناطقی جوان که از طبقه جدید ایمان بود چنین بیان مطلب نمود که قبل از قبول آئین بهایی بآن سه مرضی که حضرت ولی امرالله در آثار مبارکه شان بدان اشاره نموده و عبارت از میخوارگی ، قمار و خروج از دایره عفت و عصمت دانسته اند گرفتار بوده و علاوه بر آن با استعمال مخدرات گوناگون نیز مبتلا داشته و حال بعد از اعتراف بحقیقت جمالقدم بکمال زحمت و مشقت عادات مذمومه خود را متروک داشته است .

در جلسه دیگر جوانی از همان زمره بهاخاست و سؤال کرد که آیا مانند نادر خانوادگی که شغلشان فروش انگسوریه شرابفروشان است جایز است یا اولی آنکه ترک پدر و مادر و غیربهای خود نمایند و از تحصیل صرف نظر کنند و بکاری بپردازند که کسب حلال باشد . جوانی دیگر اجمع

این بنده پس از پنجاه مسافرت طولانی در آلمان ، انگلستان ، امریکا کانادا و ژاپن و زیارت احباء عزیز الهی در بسیاری از مراکز امری و مدارس تابستانه و کنفرانس های کثیرالجمعیه بکشور منور ایران وارد شدم و حال چند پست که در مدینه منوره طهران از محضر یاران راستان استفاضه و استفاده میکنم و اگر فرصت دست دهد و وقت مساعدت نماید بچند قسمت امری نیز مسافرت و بملاقات احباء رحمانی فائز و نائل خواهم گشت . حال در همین مقال مختصری از بیشارات امریه را که در طول مسافرتها اخیر خود شاهد و ناظر آن بوده ام با استحضار خوانندگان محترم مهربانم :

الحمد لله امرالله امرالله در جمیع ممالک دنیا بسرعتی محیر العقول در تقدم و ترقی است و بنده بهر جا وارد شدم بسا گروهی انبوه از نفوس تازه تصدیق مواجبه گشتم که اغلب آنان از جوانان منورالفکر و دانشمند بوده و ایسین نوات نورانیه بعد از اقبال بامر حضرت رب البریه جمیع

بشرب در خان سوال مینمود که آیا استعمال آن نیز مانند مسکرات حرام است یا نه و چون جواب شنید که حرمت تنزیهی دارد و حضرت عبدالبها^۱ اخبار بترك این عادت مضره دعوت فرموده اند قول قطعی داد که سیگار را بد و راند از د. رساله مبارکه " ظهور عدل الهی " دستور العمل جوانان بهائیت و نصائح حضرت ولی امر الله سر مشق رفتار و کردار آنان است والحمد لله خون پاک شهیدان ایران و زحمات و فدای کاربهای هموطنان جمال رحمن اینهمه ائمه خوشگوار بسیار آورده است. بشارت دیگر آنست که در ظل دالت و راهنمائی دیوان عدل اعظم الهی یاران رحمانی در جمیع مراکز امری با اجرای نوایای معبد اعلی مالوفند و فکر و ذکرشان تحقق اهداف نقشه منیع پنجساله است .

در آلاسکا احبای الهی بجمع قوی بهدایت اهالی و تبلیغ هموطنانشان مشغولند و الحال متجاوز از پنجاه هزار نفر بهائی در آن خطه موجود که غالباً " تازہ ایمانند و این خود نشانه رشد و نمو شجره فقد سه ریانیه است که بمقاتل کریمه مبارکه " اصلها ثابت و فرعها فی السماء " توتسی اکلهاکل حین باذن ربها "

ملاقات در استان عزیز اسکیمو و سرخ پوستان هندی در آلاسکا و ملاحظه روحانیت و صمیمیت آنان مایه سرور دل و جان بود . در سفر قبل در فرود گاه جونیه عاصمه آلاسکا اول کسیکه به بند ه تبریک ورود فرمود خانمی نابینا از نژاد اسکیمو بود که بکمک سنگ با و فایش با استقبال آماده بود . این

کنیز عزیز آلهی بکه و تنها بنقاط در دست شمالی برای ابلاغ کلمة الله باهالی اصلی میروید و برای کسانی که در میان یخ و برف زندگی میکنند حرارت کلمة الله را بارمغان میبرد .

در کانادا نیز دوستان الهی منجذب جمال رحمتند و در مراکز امری و مدارس تابستانه بهائی بجد تمام بخدمت امر ملیک علام مالوفند . در مونتریک به مناسبت سالگرد تشریف فرمائی حضرت مولی الوری بمدینه مونتریا ل منعقد بود متجاوز از پانصد نفر شرکت داشتند و سه روز متوالی بذکر آلهی پرداختند و چند بار بزیارت بیت متبرک ایادی امرالله جناب مکسول والد حرم مبارک که حضرت عبدالبها چند روز در آن منزل تشریف داشته اند توفیق حاصل نمودند. هیکل انور در تاریخ سی ام ماه اوت سنه ۱۹۱۲ بشهر مونتریا ل ورود فرمودند و بیخانه جناب مکسول تشریف بردند و حرم ایشان خانم مکسول والده حضرت امة البها^۱ روحیه خانم بمعیت همسر مهربانشان میزبان مبارک بودند .

در ژاپن نیز دوستان عزیز آلهی کل مشتعل و منجذبند و علم امرالله در آن دیار روز بروز بلندتر میشود . نگارنده ایمن سطور تا حال چهار بار بکشور آفتاب تابان رفته ام و این بار بمراتب بیشتر از پیشتر امر مبارک را در آن کشور و بترقی و تعالی یافتم و در چند شهر جلسات کثیر الجمعیه از نفوس بهائی و طالبان حقیقت منعقد گشت که در بعضی از آن محافل تعداد مستمعین غیر بهائی بیش از یکصد نفر بود

چنانکه مرقوم گشت این عبد پنجمه
 در سفر بودم و هر وقت آثار خستگی در خود
 احساس مینمودم بپای مبارک حضرت
 عبدالبهاء که میفرمایند قوله الاحلی :
 " چهار سال مسترا " در سفر بودم
 ابد آرام نگرفتم . هر کسی غیر از من بود
 پوست و استخوانش یکی آب شد بود "
 مرا غرق در ریای خجالت و انفعال میکرد
 و نیروی تازه برای ادامه سفر می بخشید .
 در اروپا و آمریکا با جمع کثیری از احباب
 عزیز ایران ملاقات نمودم و کل را نمونسه
 بارزی از روحانیت و عشق بخدمت یافتم که
 با اعمال حسنه و اخلاق مرضیه هادی نفوس
 بشریعه حضرت رب البریه اند .

در کنفرانس ایرانیان بهائی مقیم
 اروپا در فرانکفورت آلمان متجاوزا زین قصد
 نفوذ در لندن عاصمه انگلستان به پیش
 از یک هزار و شصت نفر حاضر بودند و در آمریکا
 در ضمن کنفرانس جوانان که به بیش از سه
 هزار نفر مجتمع بودند با چهار صد و پنجاه
 نفر از یاران عزیز ایران ملاقات دست داد که
 الحمد لله همگی در اجرای نوایای مبارکه
 در یوان عدل اعظم الهی بجمع قوی
 سعی و جاهد بودند .

بدیهی است یاران عزیز کشور مقدس
 ایران نیز مانند خواهران و برادران غربی
 خود شب و روز ب فکر ابلاغ کلمه الله و انتشار
 درین الله و اجرای اهداف نقشه منیع
 پنجساله بوده و هستند و درین سهیل
 سعی موفور میدول داشته و میدارند تا
 بآنچه شایسته شأن و مقام هموطنان اسم
 اعظم است فائز و نائل گردند .
 احبای غرب عموما احترام خاص در

قلب خود نسبت بهاران ایران احساس
 مینمایند و آنان را مریدان روحانی و معلمان
 ملکوتی خود میشناسند و اعتقاد راستی
 دارند که فداکاریها و شهادت های احباب
 عزیز ایران علت اصلی هدایت دوستان
 مغرب زمین بآئین نازنین رب العالمین
 است علی الخصوص مطالعه تاریخ نبیل
 وزارت کتاب مستطاب گاد پاسزیای آن
 عزیزان را درین عقیده ثابت تر و راسخ تر
 گردانیده است زیرا درین دو سفر کریم
 مصیبات وارده بر احباب این اقلیم چنان
 شرح و بیان شده که هر خواننده را به
 اعجاب و شگفتی سوق داده و همگی زبان
 بنعت و ستایش گشوده اند . یاران عزیز
 ایران در وقت حاضر نیز من جمیع الجهات
 تاسی با سلاف شهیم و شجیع خود
 نموده اوقات فراغت خویش را صرف
 هدایت هموطنان خود میکنند . و بگردارو
 رفتار رجحان تعالیم مقدسه را تاهست
 و مدلل میسازند زیرا بروفق نصوص قاطعه
 آئیه بیگانه راه هدایت نفوس بشریعه
 باقیه اعمال طیبه است .

حضرت بهاء الله میفرمایند :

" در اقوال کل شریکند و لکن اعمال

پاک و مقدس مخصوص دوستان ماست "

(کلمات مکنونه)

و نیز میفرمایند :

" اعمال حسنه و اخلاق روحانیه بنفوسها
 مبلغ امرند . . . اگر مدعیان محبت
 الهیوم بانچه در الواح از قلم اعلی نسا زل
 شده تسک نمایند و عمل کنند عنقریب انوار
 آثار الهی بکل تجلی نماید " (اقتدارات)
 حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" باید با نهایت خضوع بتلیخ امرالله
پرد ازند همین طور که من نزد صوم حتی
اطفال خاضع شامم باید چنین باشد
(سفرنامه)
و نیز مفرمانند :

" تلیخ باید بحکمت مجری گردد و همه
خوشخوئی و خوشرفتاری و مهرآبی حصول
یابد " (مکاتیب جلد دوم)

وقتی مردم مشاهده کنند که مساکین
بهاثمان غیر از دیگرا نهم و از آنچه در کتاب
آللهی نهی شده گریزانیم و آنچه امر شده
عاطفیم بالطبع متوجه امر مبارک میشوند .

وقتی ملاحظه کنند که ما از شرب
سکرات پرهیز شدیم و در ابریم و لب بپساده
نیستیم ، قمار را مطلقاً حرام میدانیم
و آن نزدیک نمیشویم ، با ازدا اثره عفت
و صمت بیرون نمیگذاریم و معتقدیم که
بفرموده حضرت عبدالملک " زره شی از
عفت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای
معرفت است " محققاً " مسلماً انظارشان
بسوی ما معطوف خواهد شد زیرا امروز مردم
تشنه عمل پاک و اخلاق پسندیده اند و از
حرف دیگر خسته شده اند .

حضرت ولی امرالله مفرمانند :

" تلیخ باصالح حکمت قبول ننمایند و تقهید
و تعدیه ندانند " (انتهی)
بویژه که مالهه بها از بد و طالع خمس

حقیقت الی حال در مطمان تهمت
و افترای نام قرارداداشته و داریم و از بد پر
زمانی سهام مفتخریات گوناگون بسوی ما
پران است و دیگر واقعاً " تهمتی باقی
نمانده که بحزب مظلوم نزرده باشند و
چنان این مطالب بی اساس در ازدهان
راسخ شده که دفع آن جز باعمال طیبیه
و اخلاق مرضیه امکان پذیر نیست . نفسیکه
بدیده سوء ظن بمانگرانند و ایمن
شایعات کذب را باوردارند باید بچشم
خود خلاف آنرا ببینند و بگوش خویش عکس
آنرا بشنوند .

الحمد لله جوامع بهائی در سراسر
دنیا چنان منزله و مقدس و طیب و طاهرند
که برای بدگویان و بدخواهان چاره شی
جز اعتراف بهاکی آنان باقی نمانده است
در کشور منور ایران نیز از هیچ بهانه
حسن اخلاق و امانت و صداقت و اطاعت
بحکومت متبوعه خویشند و فرزندان خود را
نیز همین روح تربیت مینمایند تا کودکان
و نوجوانان در بین امثال و اقربان ممتاز
و مشارالین باشند .

تقریر ۱۳۴۲
مردن
سید سیدزاد

منتهیات امر الکتاب

مقاله پنجم

وحید راغسی

در مقاله گذشته که مقاله چهارم تحت عنوان
"منتهیات امر الکتاب" (۱) و سومین مقاله در شرح
مطالب لوح "اشراقات" (۲) بود بعضی از
عبارات مندرج در لوح مورد توضیح قرار گرفت
آنچه در ذیل آمده است شرح قسمتی دیگر
از مطالب اشراقات است *

اشراقات - ۴

● قسمت های اول تا چهارم این مقاله تحت همین عنوان در شماره های ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳ و ۳۴۴ آهنگ بدیع درج گردیده است *

"... ان الذی ما شرب من رحیقنا المختوم الذی فککنا ختمه
باسمنا القیوم انه ما فازیانوار التوحید..." (ص ۵۵)

ذیلاً بتوضیح بعضی از مفاهیم "رحیق مختوم" و "توحید" می پردازد:
"رحیق لغتی است که ریشه ای در زبان عربی ندارد و شاید اصلی سرمانی و یا آرامی
داشته است. این کلمه را اهل لغت به "خمر" ترجمه کرده اند و "رحیق مختوم" کلمه
اصطلاح قرآنی نازل در آیه ۲۶ سورة المطففین است در آثار ادبی و عرفانی بکار رفته و در آثار

بهائی نیزیکرات آمده است ۰۴

شیخ طوسی (فوت ۴۶ هـ - ۱۰۶۷ م) در تفسیر التبیان مینویسد : " وقوله (یسقون من رحیق) فالرحیق الخمر الصافیة الخالصة من کل غش . قال الخلیل هی افضل الخمر و اجودها . . . وقوله (مختوم) قبل ان هذا الخمر مختوم فی الانیة بالمسک وهو غیر الذی یجری فی الانهار " ۰۵

ملافتح الله کاشانی (فوت ۹۸۸ هـ / ۱۵۸۰ م) هم در منهج الصادقین مطلقه سی مشابه طوسی بیان داشته است ، میگوید : " (یسقون) آشامیده شوند یعنی بدیشان آشامند (من رحیق) از شراب خالص بی غش که سفید و خشبوی باشد (مختوم) مهر کرده شده اوانیسی آن که اکواب و یاریق است " ۰۶

مبیدی نویسنده تفسیر کشف الاسرار گشوده شدن مهر " رحیق مختوم " را در رسوم القیامة بیان داشته است ، میگوید : " یسقون من رحیق " الرحیق الشراب الذی لا غش فیسه و قبل : الخمر بالعتیقة الصافیة الطیبة . قال مقاتل : الخمر البیضاء " مختوم " امر الله تعالی بالختم علیه اکراما لاصحابه فختم و منع ان یمسه ما سوا تاله بدالی ان یفک ختمه الا برار رسوم القیامة " ۰۷

گشوده شدن ختم " رحیق مختوم " که با عبارت " فکنا ختمه " در لوح اشراقات آمده است میتواند اشاره ای به تحقق وعده باشد که مبیدی به نقل از مقاتل (فوت ۱۵۰ هـ / ۷۶۷ م) که از اولین مفسران قرآن کریم است بذکر آن پرداخته است .

قاضی بیضاوی در علت ختم رحیق با مسک به " نفاس " آن اشاره میکند ، قوله : " (یسقون من رحیق) شراب خالص (مختوم ختامه مسک) ای مختوم اوانیة بالمسک مکان الطین ولعله تمثیل لنفاسة او الذی له ختام ای مقطع هورائحة المسک . . . " ۰۸ در آثار بهائی رحیق مختوم به تعالیم و معارف این ظهور تعبیر گشته است ۰۹ جمال قدم خود در کتاب اقدس به این حقیقت اشاره میفرمایند که ظاهر گشته اند تا " رحیق مختوم " را مفتوح نمایند و ابواب معارف و معانی جدید را بگشایند . نص کتاب مستطاب اقدس این است : " لا تحسبن اننا نزلنا لکم الاحکام بل فتحنا ختم الرحیق المختوم باصابع القدر و الاقتدار شهید بذلک ما نزل من قلم الوحی تفکروا یا اولوالانکار " ۱۰

حضرت ولی امر الله در بیان واقعات ایام بغداد میفرمایند :

" ختم انا مسک احدیه بید قدرت ربانیة مفتوح گشت و حواریات معانی

که در حجرات کلمات الهیه مقنع نقاب از رخ برانداختند " ۱۱

نشاط ناشی از عرفان و ایمان بمظهر امر الله و محبتی که در اثر آن در دل فرد مومن جایگزین میکرد و نیز به " رحیق مختوم " تعبیر گشته است . جمال قدم در حق آقا ملا علی سبزواری شهید (شهادت ۱۸۹۰ م / ۱۲۸۹۰) میفرمایند :

" نشهد انه شرب رحیق البقا من ایادی طاهیه المشفق الکریم

و رحیق مختوم بقسمی اخذش نمود که از خود و العالمیان گذشت و جان را

که اعزاشیا عالم است در سبیل دوست فد نمود . . . ۱۲

و در لوح میرزا محمد تقی ، جمالقدم میفرمایند :

" از جمله اموری که مخصوص است باین ظهور اعظم آنکه هر نفسی در این ظهور به اقبال فائز و باسم قیوم از رحیق مختوم آشامد یعنی از کسای محبت الهی منتسبین او بر حسب ظاهر اگر مومن نباشند بعد از صعود بعفو الهی فائز . . . ۱۳

از رحیق مختوم لقای مظهر امرالله نیز اراده شده است ، چنانکه حضرت عبدالبهادر یکی از مکاتیب خویش از " لقا " به رحیق مختوم تعبیر نموده اند :

" و حقیقة الامر ان اللقا امر سلم محتوم منصوص فی الصحف والسواح الحی القیوم وهذا هو الرحیق المختوم ختامه مسك وفي ذلك فلیتنافس المتنافسون . . . ۱۴

کلمة رحیق در کتاب اقدس چهار بار مذکور گشته است . یکبار بصورت " الرحیق المختوم " در آیه " لا تحسبن اننا نزلناکم الاحکام بل فتحنا ختم الرحیق المختوم باصابع القدرة والاقتدار " ۱۵ و در رد و مورد بصورت " رحیق الحیوان " در عبارت : " هنیئاً لمن شرب رحیق الحیوان " ۱۶ و " ینبغی الیوم لمن شرب رحیق الحیوان . . . ۱۷ بکار رفته که دلالت بر سرمستی و نشاط ناشی از اقبال و ایمان بمظهر امر الهی دارد . در آیه دیگر " رحیق الانصاف " بکار رفته است آنجا که میفرمایند : " من شرب رحیق الانصاف من ایادی الالطاف . . . ۱۸

اما در باره قضیه توحید ، جمالقدم در لوح اشراقات تصریح و تاکید میفرمایند که " عصمة کبری " درعی برای مظهر امرالله است و احدی از این رتبه علیا و مقام اعلی نصیب ندارد . عصمة کبری فقط خاص مظهر امری است که بر عرش یفعل مایشاء جالس است و مقربین و معترفین به این حقیقت از " اهل توحید " محسوب اند .

عین بیان مبارک در لوح اشراقات چنین است :

الحمد لله الذی جعل العصمة الکبری در عالیهیکل امره فی ملکوت الانشاء و ما قدر لاحد نصیباً من هذه الرتبة العلیا و المقام الاعلی انها طراز نسجته انامل القدرة لنفسه تعالی انه لا ینبغی لاحد الا لمن استوی علی عرش یفعل مایشاء من اقر و اعترف بما رقم فی هذا الحین من القلم الاعلی انه من اهل التوحید و اصحاب التجربید فی کتاب الله مالک المبدء و العآب و لما بلغ الکلام هذا المقام سطعت رائحة العرفان و اشرق نیر التوحید من افق سما البیان طویب لمن اجتذبه النداء الی الذیوة العلیا و الغایه القصوی و عرف من صریر قلمی الاعلی ما اراده رب الاخره و الاولی ان الذی ما شرب من رحیقنا المختوم الذی فککنا ختمه باسمنا القیوم انه ما فاز بانوار التوحید و ما عرف المقصود من کتب الله رب الارض و السماء و مالک الآخرة

والاولی وکان من المشرکین فی کتاب اللہ العظیم الخبیر . . .

(ص ۵۵)

مطابق این بیان " اهل التوحید " آنانند که به یکتائی مظهر امرالله در هر دوری مفرشوند
کسانی که از حقیق این حقیقت که ختم آن در این ظهورگشوده شده است بی بهره مانند بسه
انوار توحید فائز نگشته اند و مقصود کتب الهیه را عارف نشده اند .

در باره مفاهیم و معانی " توحید " در آثار طلعات مقدسه امریهائی آثار متعدد
نازل گشته است . آنچه در بادی امر از آثاریهائی مفهوم میگردد آن است که اعتقاد بسه
وحدانیت مظهر امر الهی در هر دوری مخالف اعتقاد به توحید ذات الهی نیست زیرا امریهائی
بگواهی آثار عیدیه اش ، اعتقاد صریح و قطعی به وجود ذات باری تعالی دارد و تقدس و تعالی
اورا از هر نوع عرفان تشبیه و تأکید مینماید .

وجود ذات باری و عدم امکان معرفت او آنقدر در نصوص و بیانات مبارکه مورد تأکید
و توضیح واقع گشته است که کمثراری از آثار عرفانی جمالقدم میتوان یافت که بنحوی اشاره ای به
این مطلب نداشته باشد . امریهائی ، همچون همه ادیان دیگر ، اساسش بر اثبات وحدانیت
الهیّه استوار است . ذات الهی را بعلو تقدیس و تجلیل میستاید ، اورا مقدس از هر نوع وصفی
و اسمی و صفتی میدانند ، هر بابی را برای عرفانش مسدود میشناسد ، و هر نوع کوششی را برای
وصولش عبث دانسته عرفان ذات غیب را تنها در عرفان مظاهر امرش میسر میدانند .

آنچه در توحید و مسائل وابسته بآن مثل مباحث مربوط به صفات و اسما ، حدوث
و قدم ، کیفیت خلقت و لقای الهی و از این قبیل در کتب مقدسه آمده است مورد بحث و فحوص
کلیه متکلمین و فلاسفه متألّه قرار گرفته و اختلاف آراء در باره مسائل مربوط به توحید یکی از
بزرگترین موارد اختلاف فکری بین نحل مذهبی بخصوص بین معتزله و اشاعره در عالم اسلام
بوده است .

در امریهائی ، نظریه کثرت و وسعت مطالب نازله در باب توحید و مسائل وابسته
بآن ۱۹ ، عرضه تفکرات اصلی در باره این مطالب امری بس خطیرو طرح مباحث مربوط بس آن
مستلزم رجوع کامل باین آثار و تحقیق و تتبعی همه جانبه در آنهاست .

نویسنده را توانائی و قصد آن نیست که در این مقاله بحثی جامع در باره مباحث توحید مطرح نماید
و یا حتی بنقل آثار مهمه مبارکه در این باره پردازد بلکه مرادش آنست که با نقل بعضی امهات

نصوص الهیه اصولی ترین اعتقادات امریهائی را - آنها فقط در جنبه های اساسی ترموضوع - بدست
دهد با این نیت که بفهم عبارت مندرج در لوح اشراقات کمک شده باشد . بدیهی است که در مطالعه
وسیع مسائل توحید در امریهائی ، توجه به ارتباطات فکری بین مطالب مندرج در آثاریهائی با آثار نازله
از قلم حضرت نقطه اولی غیر قابل اجتناب است .
جمالقدم در یکی از آثار خویش به وسعت مطالب مربوط به توحید اشاره مینماید ،

میفرمایند :

" فاعلم ثم اعرف بان للتوحید مراتب و عوالم و مقامات شتی لا یعلم

احد وما احصاه نفس الا الله المقتدر العزيز الجميل . " ۲۰
 با این همه ، از " مراتب و عوالم و مقامات شتی " که در آثار بهائی در باره توحید آمده است
 میتوان امهات قضایای آن را که در عین وسعت و وقت بنحوی بسیط شرح شده است
 دریافت .

در بین آثار مطبوعه حضرت بهاء الله دو اثر بنحوی خاص بشرح مطالب مربوط به
 " توحید " پرداخته و رؤوس اساسی ترین اعتقادات اهل بهاء را بدست داده است اول لوح
 مدینه التوحید ۲۱ و دوم لوح معتدبه " هوالهاهی البهی الابهی ، حمد مقدس از عرفسان
 ممکنات . . . ۲۲

بر اساس مطالب مندرج در این دو اثر مبارک و بعضی دیگر از آثار جمالقدم و تهییجات
 حضرت عبدالبهاء اساسی ترین قضایای توحید را با نقل عین نصوص مبارکه میتوان در مواضع
 زیر مورد مطالعه قرار داد :

- اول - ذات الهی در آثار بهائی
- دوم - عرفان ذات الهی
- سوم - رابطه ذات الهی با مظاهر الهیه
- چهارم - صفات و اسما ذات الهی
- پنجم - توحید حقیقی و حقیقت توحید

اول - ذات الهی در آثار بهائی

در باره ذات الهی جمالقدم در لوح حمد مقدس چنین میفرماید :
 " حمد مقدس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدركات ملئک عزیزی
 مثالی را سازاست که لم یزل مقدس از ذکر کردن خود بوده و لا یزال
 متعالی از وصف ماسوی خواهد بود . احدی بسماوات نکرش گماهو
 بنبغی ارتقا نجسته و نفسی به معارج و صفش علی ما هو علیه عروج
 ننموده و از هر شأنی از شئون عزاحد یتش تجلیات قدس لانهای
 مشهور گشته و از هر ظهوری از ظهورات عزقد رتش انوارا بدایه ملحوظ
 آمده . چه بلند است بدایع ظهورات عزسلطنت او که جمیع آنچه
 در آسمانها وزمین است نزد ادنی تجلی آن معدوم صرف گشته و چه
 مقدار مرتفع است شئون قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده
 از اول لا اول الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بود و
 خواهد بود . هیاکل اسما لب تشنه دروادی طلب سرگردان و مظاهر
 صفات در طور تقدیس رب ارنی برلسان . موجی از طمطم رحمت بی
 زوالش جمیع ممکنات را بطراز عز هستی مزین نموده و نفعه از نفعات

رضوان بی مثالش تمام موجودات را بخلعت عز قدسی مکرم داشته بود
 رشحه مطفحه از مقام بحر مشیت سلطان احدیتش خلق لانهایه بها
 لانهایه را از عدم محض بعرضه وجود آورد و لم یزل بدایع وجودش را
 تعطیل اخذ نمود و لا یزال ظهورات فیض فضلش را وقوف ندیده
 از اول لا اول خلق فرموده والی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود
 چه قدر محیط است بدایع فضل بی منتهایش که جمیع آفرینش را
 احاطه نموده بر مقامی که ذرّه در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکمی
 است از ظهورات عز احدیت او و مناطق است به ثنای نفس او و مدد
 است بر انوارش و وحدت او و پشائی صنع خود را جامع و کامل خلق
 فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و افئده اراده معرفت هست تر بین
 خلق او را طی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصروما جز مشاهد
 نمایند تا چه رسد به معرفت آن آفتاب عز حقیقت و آن ذات فیض
 لا یدرک ۲۳

و در باره ذات الهی جمال قدم در لوح مدینه التوحید میفرمایند :

" . . . لا اله الا هو یفعل ما یشاء بامر و یحکم ما یرید و ما من اله الا هو
 له الخلق و الا مریحی و یحیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی فی جبروت
 البقاء بحکم ما یشاء و لا یسئل عما شاء و فی قبضته ملکوت الانشاء لا اله
 الا هو العزیز الجمیل و انه لهو الحق لا اله الا هو لم یزل کان مقدّساً
 عن دونه و متعالیاً عن وصف ما سواه و لا یسبغه احد فی العلم و انّ
 کان علی کل شیئی محیطاً و لا یزال ما اقترن بعرفان کینونته احد من
 خلقه و لن یصل الیه ایقان موقن و لا عرفان نفس و انه لهو الغنی
 الحکیم و کان واحد فی ذاته و واحد فی صفاته و واحد فی افعاله
 لم یزل کان متوحّداً فی عرش الجلال و لا یزال یكون متفرداً علی
 کرسی الاجلال و انه لهو الصمد الذی لن ینخرجه عنه شیئی و لن
 یقترن به شیئی و هو العلیّ العتد العظیم ما وحده احد و ن ذاته
 و ما عرفه نفس و ن کینونته و کل ما خلق فی الابداع و ظهر فی الاختراع
 خلق بکلمة من امره لا اله الا هو العزیز الکریم . . . ۲۴

دوم - عرفان ذات الهی

چون مطابق نصوص فوق ابواب هر نوع شناسائی بر وجه خلاقیت مسدود است
 غایت شناسائی به شناسائی مظاهر امر الهی یعنی رسل الهیه ختم میگردد و عرفان ایشان
 بمنزله عرفان ذات الهی تلقی میشود . جمال قدم میفرمایند :

" . . . عرفان عرفا و بلوغ بلغا و وصف فصحا جمیع بخلق اوراجع بود و خواهد بود صد هزار موسی در طور طلب بندای لن ترانسسی منصعق و صد هزار روح القدس در سما قرب از اصفا کلمه لن تعرفنی مضطرب . لم یزل بملوت قدیس و تنزیه در مکن ذات مقدس خود بود و لا یزال بسمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود . متعارفان سما قرب عرفانش جز سر منزل حیرت نرسیده اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز یوادی عجز و حسرت قدم نگذارده اند . چه قدر متحیر است این ذره لاشیئی از تعمق در غمرات لجه قدس عرفان تو وجه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگویم ببصر در آئی بصر خود را نبیند چگونه تو را ببیند و اگر گویم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلی در خود نشده چگونه تو را عارف شود . اگر گویم معروفي تو مقدس از عرفان موجودات بوده و اگر بگویم غیر معروفي تو مشهود ترا زانی که مستور و غیر معروف مانی . اگر چه لم یزل ابواب فضل و وصل و لقاییت بوجه ممکنات مفتوح و تجلیات انوار جمال بیخالت بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستون مع ظهور این فضل اعظم و عنایت ام اقوم شهادت میدهم که ساحت جلال قدس از عرفان غیر مقدس بوده و بساط اجلال آنست از ادراک ما سوی منزله خواهد بود و بکینونت خود معروفي و بذاتیت خود موصوف ۲۵ و در لوح مدینه التوحید میفرمایند :

" وان ما يعرفه العارفون فی اعلی مقاماتهم وان ما یبلغه البالفون فی اقصی مراتبهم هو عرفان آیه تجلیه بنفسها النفسها و هذا اغایسه العرفان ان انتم الی معارج العلم لمن القاصدین . . . فلما سدت ابواب الوصول عن ذاته الازلیة و انقطعت جناحین العرفان عن الطیران الی ملکوت امره ارسل الرسل من عنده و انزل علیهم الکتاب من لدنه و جعل عرفانهم عرفان نفسه و هذا ما قبل عن الممكنات جو دامن عنده و فضلا من لدنه علی من فی الملك اجمعین و من اقرب بهم کانه اقر علی الله و توحده و من تقرب الیهم کانه تقرب الی ساحة قدس مبین و من اطاعهم اطاع الله و من اعرض عنهم اعرض عن وجه الله العزیز المقتدر الحی الرفیع و قدر الله عرفان نفسه فی عرفان انفسهم . ۲۶ "

و حضرت عبد البها میفرمایند :

" ای بنده الهی حقیقت الوهیت غیب منیع لایدرک ذات بحسث لایوصف منقطع الوجدانی بتصور انسان نیاید و در حوصله عقل و فکر

گنجایش نیابد لهذا مظاهر ظهور محل توجه اند . . . " ۲۷
 ما لقدم بدنباله بیاناتی که از لوح مدینه التوحید در فوق نقل گردیده علل
 م امکان عرفان ذات الهی اشاره میفرمایند ، قوله الاعلی :
 " . . . هل يقدر الضعيف ان يصعد الى قوى قديم قل سبحان الله
 كل فقرا اليه وكل عن عرفانه لعاجزون . وهل ينفي اللغاسي
 ان يطير في جبروت الباقي قل سبحان الله كل عجزا عنده وكل
 في مظاهره لحايرين . " ۲۸
 م - رابطه ذات الهی با مظاهر الهیه

چون ضعف و فقر خلق که مانع از شناسائی قوی و غنی بالذات است معلوم گردید
 شناسائی مظاهر امر او که محل تجلی ذات الهی هستند عالیترین مرحله شناسائی قرار میگیرد
 بی حمد و شکر عباد که لایق درگاه ذات لایعرف و لایوصف نیست به مظاهر امرش راجع میگردد
 این باره نص بیان جمال قدم چنین است :

" . . . و چون ابواب عرفان و وصول بآن ذات قدم سدود و ممنوع شد
 محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت خود را از مشرق جود و
 گرم برهه اشیا مستشرق فرموده و آنجمال عزاحدیه را از مابین بریه
 خود منتخب نمود و خلعت تخصیص مخصوص فرموده لاجل رسالت تا
 هدایت فرماید تمام موجودات را بسلسال کوشی زوال و تسنیم قدس
 بی مثال تا جمیع ذرات اشیا از کدورات غفلت و هوا پاک و مقدس شده
 به جبروت عزلقا که مقام قدس بقاست در آیند اوست مرات اولیه و طراز
 قدیمه و جلوه غیبیه و کله تا و تمام ظهور و بطون سلطان احدیسه
 و جمیع خلق خود را باطاعت او که عین اطاعة الله است مامور فرموده . . .

ز جمال قدم میفرمایند :

" اصل كل العلوم هو عرفان الله جل جلاله وهذا ان يحقق الابرار ان
 مظهر نفسه . " ۳۰

ز جمال قدم میفرمایند :

" في الحقيقة حمد این عباد لایق بساط غیب مکنون و سر مخزون و رمز
 مکنون نبوده و نیست غیب منیع لایدرک السبیل سدود و الطلب سبب
 مردود و لکن حمد و شکر و ذکر و ثنا قائم مقام حق جل جلاله را لایسق
 و سزااست و اوست مطلع صفات علیا و مشرق اسما حسنی . . . " ۳۱

روح دیگر جمال قدم در همین باره میفرمایند :

" یا محمد اعمال و اقوال حزب شیعه عوالم روح و روحان را تنفیص
 داده و مکرر نموده در اول ایام که باسم سیدانام متسک بود ندهریوم

نصری ظاهر و فتحی باهرو چون از مولای حقیقی و نور الهی و توحید است
 معنوی گذشتند و به مظاهر کلمه اوتسک جستند قدرت به ضعف
 و عزت بذلت و جرأت بخوف تبدیل شد تا آنکه امر بقای رسید که
 مشاهده نموده و مینمایند از برای نقطه توحید شریکهای متعدده
 ترتیب دارند و عمل نمودند آنچه رانده در یوم قیام حائل شد ما بین
 آن حزب و عرفان حق جل جلاله امید آنکه از بعد خود را از او هم
 و ظنون حفظ نمایند و بتوحید حقیقی فائز شوند . هیکل ظهور قائم مقام
 حق بوده و هست اوست مطلع اسما حسنی و مشرق صفات علیا اگر
 از برای اوشمهی و مثلی باشد کفایت یثبت تقدیس ذات تعالی عن الشبه
 و تنزیه کینونه عن المثال فکر فیما نزلناه بالحق و کن من العارفين . ۳۲
 و حضرت عبد البها میفرمایند :

" لیس له (الله) عنوان علی الاطلاق ولا نعت عند اهل الاشراق
 فاضطررنا علی الرجوع الی مطلع نوره و مرکز ظهوره و مشرق آیات
 و مصدر کلماته و مهماتذکر من المحامد و النعمت و الاسماء الحسنی
 و الصفات العلیا کلها ترجع الی هذا النعت و لیس لنا الا التوجه فی
 جمیع الشئون الی ذلك المركز المعهود و المظهر الموعود و المطلع
 المشهود و الا نعبده حقیقه موهوبه متصوره فی الازهان . . . ۳۳
 جمال قدم در آثار خویش، عرفان " نفس الله " راقم مقام عرفان " ذات الله " قرار داده و از " نفس
 الله " مظاهر الهیه را مراد فرموده اند . میفرمایند :

" و لکن مقصود اولیه از عرفان نفس در این مقام عرفان نفس الله بوده
 در هر عهد و عصری زیرا که ذات قدم و بحر حقیقت لم یزل متعالی از
 عرفان دون خود بوده لهذا عرفان کل عرفاء راجع به عرفان مظاهر امر
 او بوده و ایشانند نفس الله بین عباد و مظهره فی خلقه و آیه بیسن
 بریه . من عرفهم فقد عرف الله و من اقربهم فقد اقرب الله و من
 اعترف فی حقهم فقد اعترف بایات الله المهیمن القیوم . ۳۴

چهارم - صفات و اسما ذات الهی

بنابر آنچه نقل شد چون شناسائی ذات الهی ممکن نیست بنابراین تشخیص صفت
 و اسم هم در ذات ناشناخته بالبدیهه ممتنع است و آنچه از اسما و صفات علیا بذات ناشناخته
 الهی نسبت داده میشود در حق مظهر او صادق است بدون آنکه این مفهوم شبهه
 و حد است مظهر و مظهر را در ذهن تداعی نماید . جمال قدم میفرمایند :
 " . . . نتوجعات احرامه از اراده اش ظاهر و ظهورات بما یسم

صفتیه از امرش با هر عرفان موجودات و وصف ممکنات از اول لا اول الی
 آخر لا آخر راجع به این مقام بوده و احدی را از این مقام بلند اعلی که
 مقام عرفان و لقای آن شمس احدیت و آفتاب حقیقت است تجاوز ارتقا
 ممکن نه . چه که وصول به غیب لا یدرک بالبدیهه محال و متنوع
 بوده و اشراقات آن شمس غیب از افق این طلوع قدس صمدانی من
 غیر اشاره طالع و ملحوظ . ۳۵

پنجم - توحید حقیقی و حقیقت توحید

بنابر همه آنچه در فوق مذکور گشت توحید حقیقی اقرار به یکتائی مظهر امرالله در هر
 دور و نیز ایمان به تجلی صفات و اسما الّهی در اوست . در این مقام ، اوست که مظهر
 " یفعل مایشا " است زیرا " یفعل مایشا " نیز صفتی از صفات است و مقامات توحید کل در باره
 اوصاف می آید نه در باره ذات غیب ضمیعی که خلق را به اوراهی نیست ، در عین حال که نسبت
 به وجودش ، نظریه آثارش ، شک نمیتوان کرد . جمال قدم بصریح عبارت میفرمایند که توحید
 ذات و صفات و افعال و عبادات و سایر شئون و اوصافی که در باره ذات غیب گفته شده است کل
 راجع بمظهر امرالله میگردد ، " و نشهد حیثئذ بان مقامات التوحید و مراتب التفرید کلها ظهرت
 من جمال عزید یح الذی ظهر فی الستین (۱۲۶۰ هـ ق ، سال اظهار امر حضرت نقطه اولی)
 بامرالله المقنن بالحکیم العلیم و انه هوالذی کان واحدا فی ذاته و صفاته و افعاله ولم یکن له
 شبه و لا ند و لا ضد و کل خلقوا بامر و کل بامر لقا مین و لن بقدر احدان یشارک فی امره و لا یعارضه
 فی حکمه لایستل عما فعل و کل فی محضره لراجعین . ۳۶

و نیز در نفس لوح اشراقات به مفهوم توحید حقیقی اشاره میفرمایند ، قوله الی علی :

" . . . خاتم انبیاء روح ماسواه فداه در مقام خود شبه و مثل و شریک
 نداشته اولیا صلوات الله علیهم بکلمه او خلق شده اند ایشان بعد
 از او اعلم و افضل عباد بوده اند و در منتهی رتبه عبودیت قائم تقدیس
 ذات الّهی از شبه و مثل و تنزیه کینونتش از شریک و شبه به آن حضرت
 ثابت و ظاهرا این است مقام توحید حقیقی و تفرید معنوی . . . ۳۷

در لوح مدینه التوحید که بشرح قضایای مربوط به توحید اختصاص یافته است ، جنبه های
 فلسفی قضیه به نتایج اخلاقی منجر گشته و در هر مبحثی که بحث فلسفی در باره نکته ای صورت
 گرفته توجه به زندگی روزمره بدنباله آن آمده است . این یکی از خواص عمده آثار الهیه در این
 ظهور است که مسائل فلسفی با حقایق حیات انسانی بهم می آمیزد و اثری که به شرح مسئله ای
 فلسفی اختصاص یافته در عین حال منبعی برای تعالیم اخلاقی میگردد . به بیان دیگر مسائل
 مربوط به ماوراء الطبیعه در کاربرد آنها در حیات فردی و جمعی انسانی مطرح گشته و هر جا
 سخن از امری مجرد بهمان آمده دنباله سخن به لزوم استفاده از آن در عالم غیر مجرد کشیده

شده است . در قاضیه مورد مطالعه یعنی توحید جمالقدم توحید حقیقی را در عالم ناسوت عبارت از " کسب رضای الهی " دانسته اند ، میفرمایند :

" اصل معنی توحید این است که نفوس مطمئنه در جمیع احوال بحق وحده متوجه باشند و برضای او حرکت نمایند . اگر نفسی الیوم به جمیع اعمال خیریه و افعال حسنه عامل شود و به رضای حق فائز نشود البته ثمر نخواهد داشت این است که میفرماید جهد نمائید تا بکلمه رضا فائز شوید " ۳۸

در لوح دیگر " اهل توحید " آنچنان افرادی هستند که به صفات الله یعنی صفات مظهر امرالله متصف گشته اند ، میفرمایند .

" اعلم یا سلیمان بان الذینهم ما اتصفوا بصفات التوحید لن یرصد علیهم اسم الموحد ان انتم من الشاعربین ولن یتم لاحد حکم التوحید بالقول وانتم یا ملاء البیان فاجهدوا فی انفسکم لتکونوا بصفات الله لمن المتصفین ومن لم یهب منه سمات الله وصفاته لن یفوز بهذا المقام ولن یعد من الموحدین . " ۳۹

جمالقدم در لوح تجلیات نازل فرموده اند آنچه را که فی الحقیقه لب لباب مطلب در باب توحید است . بیان مبارک در این لوح ، خلاصه آنچه را که مذکور گشت بدست میدهد و نکته ای را که در باب تلاقی مسائل مجرد در کاربرد آنها در حیات ناسوتی بدان اشاره گشت روشن میسازد جمالقدم میفرمایند :

" تجلی اول که از آفتاب حقیقت اشراق نمود معرفت حق جل جلاله بوده و معرفت سلطان قدم حاصل نشود مگر به معرفت اسم اعظم . اوست ملکم طور که بر عرش ^{طیور} ساکن و مستوی است و اوست غیب مکنون و سر مخزون کتب قبل و بعد الهی بذکرش مزین و به شنایش ناطق به نصب علم العلم فی العالم و ارتفعت رایة التوحید بین الامم . لقاء الله حاصل نشود مگر بقاء او . باو ظاهر شد آنچه که ازل الازل مستور و پنهان بود . انه ظهر بالحق و نطق بکلمة انصعق بهامن فی السموات والارض الآمن شاء الله ایمان بالله و عرفان او تمام نشود مگر به تصدیق آنچه از او ظاهر شده و همچنین عمل بآنچه امر فرموده و در کتاب از قلم اعلی نازل گشته منقسمین بحربیان بایسد در کل حین با او مروی واهی الهی ناظر باشند او امرش حصن اعظم است از برای حفظ عالم و حیات امم نورالمن اقروا و اعترف و نارالمن اد بروانکر . " ۴۰

زیرنوویس:

- ۱- پس از نزول کتاب مستطاب اقدس، الواح بسیار دیگری از قلم جمالقدم شرح اصول، احکام، مبادی، وعقاید مندرج در آن سفر جلیل نازل گردید که فی الحقیقه میتواند بمنزله آثاری در تشریح و تتمیم مسائل مندرج در ام الكتاب (کتاب مستطاب اقدس) محسوب گردد. از این آثار متعدد کثیره، حضرت ولی امرالله هشت اثر را نام میبرند که عبارتند از: اشراقات، بشارات، طرازات، تجلیات، کلمات فردوسیه، لوح اقدس، لوح دنیا و لوح مقصود (گاد پاسزای، ص ۲۱۶)
- نویسنده مقاله این هشت اثر را تحت عنوان "تمعات ام الكتاب" مورد مطالعه قرار داده است
- ۲- لوح اشراقات در مجموعه مسمی به اشراقات (تاریخ و محل طبع ندارد) از ص ۵۰ الی ۸۵ طبع شده است. در این مقاله جملات مأخوذ از لوح اشراقات با خطی که زیر آنها کشیده شده است مشخص گردیده و شماره صفحه ای که در پایان عبارت ذکر شده اشاره به همین ماخذ است.
- ۳- Arthur Jeffery, The Foreign Vocabulary of the Qur'an (Baroda Oriental Institute, 1938) P. 141
- ۴- برای مثال به: مجموعه الواح مبارکه، حضرت بهاء الله (قاهره: محیی الدین صبری کردی، ۱۹۲۰ م) صفحات ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۸۳، ۳۰۵، ۳۶۴ رجوع کنید.
- ۵- شیخ الطایفة الطوسی، تفسیر التبیان، تحقیق احمد حبیب قسیر العالمی (نجف: مکتبة الامین، ۱۹۶۳ م) ج ۱۰، ص ۳۰۲-۳۰۳
- ۶- ملا فتح الله کاشانی، منهج الصادقین (طهران: محمد حسن علمی، چاپ سوم، ۱۳۳۷)، ج ۱۰، ص ۱۷۴
- ۷- ابوالفضل رشید الدین العییدی، کشف الاسرار و عده الابرار معروف به تفسیر خواجه عبد الله انصاری، بسمی علی اصغر حکمت، (طهران: ابن سینا، ۱۳۳۹) ج ۱۰، ص ۴۱۸
- ۸- قاضی ناصرالدین بیضاوی، تفسیر القاضی ناصرالدین البیضاوی، در حاشیه قرآن کریم بخط سید مصطفی نظیف شهیر بقدروغلی، جزء دوم (جزء اول و دوم در یک مجلد) (قاهره: عبدالحمید احمد حنفی، ۱۳۵۵ ق) ص ۲۵۶
- ۹- عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم (طهران: موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱۰ ب) ج ۲، ص ۲۷۸
- ۱۰- جمالقدم، کتاب مستطاب اقدس، (تاریخ و محل طبع ندارد، قطع

۸×۱۱/۵ سانتیمتر، چاپ سنگی، ۱۸۷۰ ص (ص ۷)

۱۱- حضرت ولی امرالله، توقیعات مبارکه، لوح قرن احباب شرق نوروز ۱۰۱ -

بدیع (طهران: موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۳۰ ب) ص ۶۶

۱۲- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی

مطبوعات امری، در ۹ جلد) ج ۴ (۱۲۹ ب) ص ۱۲۹

۱۳- ماخذ فوق، ص ۱۷۳

۱۴- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب (قاہرہ: ۱۹۱۰ م) ج ۱، ص ۱۰۵

۱۵- کتاب مستطاب اقدس (ماخذ شماره ۱۰)، ص ۷

۱۶- کتاب مستطاب اقدس (ماخذ شماره ۱۰)، ص ۱۷۶

۱۷- کتاب مستطاب اقدس (ماخذ شماره ۱۰)، ص ۱۸۲

۱۸- کتاب مستطاب اقدس (ماخذ شماره ۱۰)، ص ۱۴۱

۱۹- برای ملاحظه نصوص مبارکه در باره قضایای مربوط به توحید به آثار زیر

مراجعه نمائید:

الف- اسدالله فاضل مازندرانی، امروخلق (طهران: موسسه ملی مطبوعات امری

۱۲۲ ب، نشر دوم) ج ۱، باب اول

ب- مطالعه معارف بهائی شماره ۱، مبانی عقاید- الوهیت و توحید ۱

(طهران: موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰۰ ب) و همین اثر، شماره ۲ (سال ۱۳۱ ب)

ج- حضرت عبدالبهاء، النورالابہی فی مفاوضات عبدالبهاء، به اهتمام

کلیفورد بارنی (لیدن: بریل، ۱۹۰۸ م)، قسم اول فصل "ب" و قسم سوم فصل "لز" و برای

ملاحظه مباحث فلسفی در باره این قضایا به اثر زیر مراجعه نمائید:

عزیزالله سلیمانی، رشحات حکمت (طهران: موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۶ ب

جزء دوم (جزء ۲۹۱ در یک مجلد). فصول ۲، ۳، ۴، ۵، بخصوص مهم اند.

۲۰- مائده آسمانی (ماخذ شماره ۱۲)، ج ۴ (۱۲۹ ب)، ص ۳۱۸

۲۱- لوح مدینة التوحید در کتاب گنج شایگان (اثر عبدالحمید اشراق خاوری

طهران: موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ ب، ص ۲۲) از آثار نازله در بغداد محسوب شده

و مخاطب آن شیخ سلمان هندجانی است. برای اطلاع از شرح احوال شیخ سلمان به کتاب

تذکره الوفا فی ترجمه حیاة قدما الاحباب (اثر حضرت عبدالبهاء، طبع حیفا، ۱۹۲۴ م، ص

۲۶ تا ۳۱) و محاضرات (اثر عبدالحمید اشراق خاوری، طهران: موسسه ملی مطبوعات امری

۱۲۱ بدیع، ج ۲، ص ۱۰۴۲ تا ۱۰۴۴) و نیز "سلمان" در اسرار الآثار (اثر اسدالله

فاضل مازندرانی، طهران: موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ج ۴، ص ۱۵۶)

مراجعه شود.

لوح مدینة التوحید در مائده آسمانی (ماخذ شماره ۱۲) ج ۴ (۱۲۹ ب) ص

۳۱۳ تا ۳۲۹ طبع شده و در این مقاله هر جا از این لوح نقل شده از این ماخذ بوده است.
 ۲۲- این لوح که به "لوح توحید" و نیز "لوح حمد مقدس" مسمی است در گنج
شایگان (ماخذ شماره ۲۱)، (ص ۱۸۴) جزء آثار نازله در عکا محسوب گشته است. لسوح
 حمد مقدس یا توحید در ص ۳۰۷ تا ۳۱۵ مجموعه الواح مبارکه (ماخذ شماره ۴) بطبع رسیده و در
 این مقاله هر جا از این لوح نقل شده از این ماخذ بوده است.

- ۲۳- لوح حمد مقدس (ماخذ شماره ۲۲)، ص ۳۰۷ - ۳۰۹
 ۲۴- لوح مدینه التوحید (ماخذ شماره ۲۱)، ص ۳۱۴
 ۲۵- لوح حمد مقدس (ماخذ شماره ۲۲)، ص ۳۰۹ - ۳۱۰
 ۲۶- لوح مدینه التوحید (ماخذ شماره ۲۱)، ص ۳۱۴ - ۳۱۵
 ۲۷- مائده آسمانی (ماخذ شماره ۱۲)، ج ۹ (۱۲۹ ب)، ص ۹
 ۲۸- لوح مدینه التوحید (ماخذ شماره ۲۱)، ص ۳۱۵ برای ملاحظه
 شرح، بسوط درباره علل عدم امکان عرفان ذات الهی به مفاوضات (ماخذ شماره ۱۹ ج)، ص
 ۱۱۰ - ۱۱۱ و معارف بهائی شماره ۱ (ماخذ شماره ۱۹ ب)، ص ۳۲ - ۳۶ رجوع شود
 ۲۹- لوح حمد مقدس (ماخذ شماره ۲۲)، ص ۳۱۱ - ۳۱۲
 ۳۰- مجموعه الواح مبارکه (ماخذ شماره ۴)، ص ۳۶
 ۳۱- جمالقدم، مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله عکسبرداری شده از روی
خط علی اشرف لاهیجانی (عندلیب)، (طهران: موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲۰ ب)

ص ۲۶۳

- ۳۲- مجموعه الواح مبارکه (ماخذ شماره ۴)، ص ۲۲۱ - ۲۲۲
 ۳۳- مائده آسمانی (ماخذ شماره ۱۲)، ج ۹ (۱۲۹ ب)، ص ۱۰۳
 ۳۴- مجموعه الواح مبارکه (ماخذ شماره ۴)، ص ۳۵۳ - ۳۵۴
 ۳۵- لوح حمد مقدس (ماخذ شماره ۲۲)، ص ۳۱۲
 ۳۶- مائده آسمانی (ماخذ شماره ۱۲)، ج ۴، ص ۳۲۶
 ۳۷- اشراقات (ماخذ شماره ۲)، ص ۷۴ - ۷۵
 ۳۸- مائده آسمانی، (ماخذ شماره ۱۲)، ج ۸ (۱۲۹ ب)، ص ۱۰۶
 ۳۹- مائده آسمانی (ماخذ شماره ۱۲)، ج ۴، ص ۳۲۹
 ۴۰- اشراقات (ماخذ شماره ۲)، ص ۲۰۱ - ۲۰۲

“ زین قصه هفت گنبد افلاک برصد است
کوته نظرنگر که سخن مختصر گرفت
(حافظ)

قصه عشق میرزا محمد علی زنوزی

روح الله - مهرباخانی

این مطلب قسمتی از مقاله مفصلی است که توسط جناب مهرباخانی نوشته شده و قرار است توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری در جزوه جداگانه طبع گردد .
اکنون قبل از طبع و انتشار مقاله فوق الذکر ، آهنگ بدیع با اجازه نویسنده ، قسمتهایی از آنرا بنظر خوانندگان عزیز میرساند .

● بنام خالق عشاق

این داستان را در شهر حیفادرد امن
کوه کرمل مینگارم شهری که وعده گاه عشاق
روحانی جهان از هر رنگ و نژادی است
عشاقی که از اعماق جنگل های آفریقا
گرفته تا کوه های سر برافراخته امریکای
جنوبی و از جزایر گرم شرق گرفته تا
سرزمین های پوشیده از برف شمال این
کره خاکی از یاد و نام حیفادرد و کرمل بشوق و
شوری آیند .

نام تو میرفت عاشقان بشنیدند
هر دو برقص آمدند سامع و قائل
... مقام اعلی فی الحقیقه زیباست مهم
نیست کسانی که آنرا دیده و می بینند چه
کاره و صاحب چه ذوقی باشند جوان و پیر
زن و مرد ، مهندس و موسیقی دان ، شاعر
و طبیب همه آنرا میستایند .
آری جهانگردان آنرا می ستایند و لسی
فقط عشاق روی رب اعلی میدانند که این
بنای زیبا که چون گوهر پربهایی در سینه
کرمل می درخشد فی الحقیقه فقط صد فی

است که گوهر درخشانی را در دل خود دارد گوهر درخشانی که بسادگی خاطرهای حیرت آوری را در نظر آنها برمی انگیزد. خاطره هفت سال بسلا و محن خاطره بیست هزار شهید خاطره جانبازان وقایع طبرسی، نهریز، زنجان شهیدای سبعة طهران و بالاخره خاطره میدان تبریز خاطره جوان عاشقی که در آخرین دم دست از دامن مولای عالم بر نداشت و سینه خود را هدف هزار تیرستم و سپریلای ناجی ام کرد و بالاخره وجودش چنان با وجود مولایش در آمیخت که قلم اعلی در وصفش بیهان زبیل ناطق گشت:

"اناند کرفی هذا المقام محمدا" قبل علی الذی امتزج لحمه بلحمه و دمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بعظمه ره العزیز"

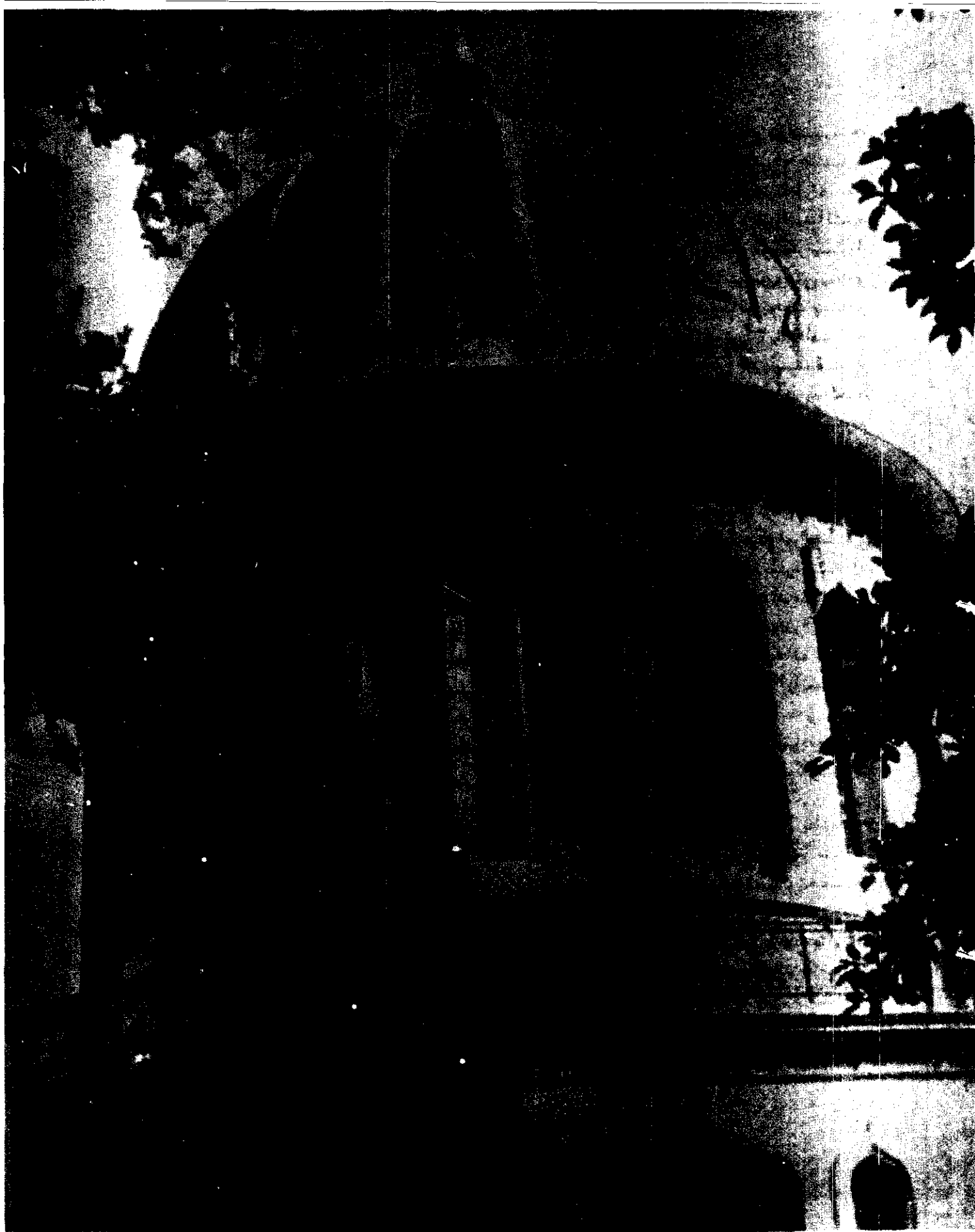
اگر شاعری در عالم خیال پیرهن میدریسد تا حائلی بین خود و معشوق باقی نگذارد او تن درید و استخوان در هم ریخت تا مانع وصلی در میان نیاید.

در باره عشاق دلداده جهان قصه ها نوشته اند و در زمان های مختلف داستانها و ناماها و شناسنامه ها و اشعار بجا نهاده اند که هرگز مردم از خواندن و دیدن آنها سیر نمی شوند... ولی داستان عشق امثال میرزا محمد علی زنوزی داستان واقعی است و حقیقت تاریخی... مظاهر الهیه حقیقت یک نورند که از آفاق مختلف اشراق مینمایند و تاریخ آنها هم گهگاه بهم شباهت کامل دارند... ولی مقایسه تاریخ اوایل این دو ظهور و وضع مؤمنین اولیه نمونه زنده و درس آموزنده ایست برای آنان که متوجه شدت اشراق شمس

حقیقت در این ظهور بدیع و شائق دیدار آینده این امر عظیم و شرع قویبند بسک مقایسه بین آخرین شب حضرت مسیح و حضرت اعلی و شاگردان این دو حقائقی را روشن مینماید که موجب عبرت هر ناظر بصیری است.

صبح صبیح مدت سه سال بدعوت قوم یهود مشغول بود و در این مدت با آنکه همیشه محاط به پیروان خود بوده و از تبلیغ امر الهی با همه دشمنی اعدا باز نماند در حدود (۱۲) نفر کم و بیش به او ایمان آوردند که از بین آنان (۱۲) تن برگزیده شده او را در همه جا همراهی مینمودند و با آنکه شب و روز با این شاگردان از عشق و فداسخن میگفت و آنها را بعالم ملکوت و انقطاع از ملک دعوت مینمود تا وقتی که خود قدم پیش ننهاده جان خود را فدای آن نمود معنی کلامش مفهوم آنان نگردد و کسی حاضر بفدای جان در سببش نگشت...

شب آخر آن حضرت حزن انگیزترین شبی بود که پیغمبری در این جهان دیده در این شب وقتی خبر یافت که یکی از شاگردان برگزیده اش او را به سی پاره نقره فروخته آنها را جمع کرده و از فراق خود سخن گفت سپس آنها را برای چند لحظه رها کرده بدعا و مناجات پرداخت چون بجمع آنان پیوست شاگردان را خفته یافت زبان بشکایت گشود که در چنین موقعی چگونه راضی به استراحت میشوید و با من درد عاشرکت نمی نمائید با اینهمه چون بارد یگر برگشت دوباره آنها را خفته یافت. چون آنحضرت را گرفته بردند همه



گریختند جز پطرس و یکی دیگر از حواری که در اردر رازی اورفتند . پطرس را شناخته ولی او انکار کرد و چون مصر شد ند به سرای خلاصی خود زبان بلعن مولای خود در حضور او گشود و طبق انجیل حضرت مسیح نظری به او افکند که تا عمق جان واستخوان اورا سوخت . چنین بود شروع امری وانجام حیات پیغمبری که بعد از د و هزار سال هنوز هشتصد میلیون نفر در سراسر جهان بد و عشق میورزند .

ولی حضرت اعلیٰ وقتی زاین جهان بجهان بالا شناخت هزارها نفر بعشق او جان داده بودند و سربکنند عشقش باخته . اما آخرین شب حیات آن حضرت . . . و میرزا محمد علی زنوزی ملقب به انیس موضوع داستان ماست در ضمن خاطرات خوشی که نگارنده از دوران ۱۶ ساله سیروس فرد رخاکی عنبر افشان ایران دارد یکی هم دیدار قریه زنوز است که هنوز بعد از سی سال و اندی چون پرده نقاشی در خاطر مجسم است . . . تصور نمیرود که میرزا محمد علی خود در این قریه متولد شده باشد ولی آباء و اجداد او همه در آن رشد نموده و خانواده او در آن علاقه داشته و مسلما او نیز در دوره کودکی و جوانی مدتی از عمر خود را برای استراحت و دیدار بستگان در آن گذرانده است لذا در هر کوی و بپزنی اثر او را میدیدم و فریاد عشق و شور او را می شنیدم ، صدای شوری که نه تنهاد رقریه زنوز بلکه در تمام جهان منعکس است که میگفت : " دین من اوست ایمان من اوست بهشت من اوست کوش و جنت من اوست . . ."

پدر میرزا محمد علی بنام ملاعبد - الوهاب از علمای زنوز بود که در اواخر حیات به تبریز رفته ساکن شد . دارای سه فرزند بود يك پسر بزرگتر بنام میرزا عبد الله و يك دختر و سومی و از همه کوچکتر میرزا محمد علی بود که سعادت سرپرستی پدر را نیافت یعنی فقط د و ساله بود که پدر مرد . مادرش بعد از مدتی با يك عالم دیگر از اهل زنوز که ساکن تبریز بود ازدواج کرد . این مجتهد که آقا سید علی نام داشت در تبریز بین علما احترام و اهمیتی داشت و از محض در رس او عده ای استفاده میکردند بعلاوه مردی بود با امانت و دیانت و مورد اعتماد مردم شهر بنوعی که بسیاری در وقت مرگ او را وصی اموال خود میکردند و در موقع سفر عیال و اطفال خود را به اومی سپردند مادر میرزا محمد علی هر سه فرزند خود را که د و تن از آنها در سن کودکی بودند بخانه شوهر دوم خود برد و آقا سید علی حقا از آنها سرپرستی نمود و در تربیت آنها سعی کافی مبذول داشت علی الخصوص میرزا محمد علی که از همان کودکی هوش و ذکاوت را با پاکی و آزادی یکجا جمع داشت .

در بین اهل تاریخ مطلبی مطرح است که آنها مردان بزرگند که تاریخ ملتی را می آفرینند و با تاریخ و موقعیت بخصوص ملتی است که آن مردان را با اقتضای زمان بوجود می آورد . جواب این مطلب از نظر تاریخ ملل هر چه باشد از نظر ادیان الهی این حقیقت مسلم است که هر دم که خورشید امر الهی در آسمان دیانت طلوع مینماید ستارگانی هم در جوار او ظاهر

میشوند ، نفوسی که خلق جدید میشوند و خلعت بدیع بتن میکنند . این نفوس خمیرمایه اولیه اند که بواسطه آنها خمیره حیات جهان تغییر ماهیت می دهد . این نفوس فرشتگان آسمانند که فداکاری و جانفشانی آنها چون صور اسرافیل جهانیان را از خواب بیدار میکند . شکی نیست که میرزا محمد علی یکی از این فرشتگان حیات بود که در شمار لشکرنجات در رکاب سلطان حقیقی در عالم وجود ظاهر شد . اگر این حقیقت را قبول نمائیم باید همچنان قبول کنیم که این نفوس مجرد در دوران حیات خود محاط بمعانیات حقد و تحت تربیت و محافظت رب مطلق .

میرزا محمد علی با این خصائص طبیعی و روحانی مدارج علی را در محضرناپدری خود طی کرد و جوانی آراسته شد که هم سمت ملائی داشت و هم بحسن اخلاق و تربیت انسانی متصف بود . آنچه مسلم است خود او هم نمی دانست که در نقشه الهی چه نقشی بعهده او محول است لذا ازدواج کرد و دارای دو کودک شد و کودک که در آخرین لحظه حیات که قدم در سبیل فدای گذاشت در سر راه او آمده و بانگه کودکانه و نظر معصومانه موجب امتحان او شدند . این دو کودک بعد از چند روز چندان نزیستند و بد نبال وی بمعالم دیگر شتافتند .

از زندگی این اختر تابناک آسمان امر الهی قبل از ایمان او پیش از این چیزی نمیدانیم و اگر هم بنگات بیشتری واقف میبودیم چندان اهمیت نداشت . یعنی حتی در حیات این اختران تابناک کسه

قرون و اعصار را روشن میدارند جز آنچه در خدمت امر صرف شده حائز اهمیت نیستی نمی توانسته باشد . ایام خوش آن بود که باد وست بپوشد باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود .

وادی عشق

قصه عشق و شور و لادادگان رب اعلی قصه ایست که هنوز قلمی برای وصف و شرح آن خلق نشده است . ناظرین بی طرف وقتی تاریخ این دوره کوتاه را میخوانند که هزاره انفرز پیر و جوان ، غنی و فقیر ، عالم و عامی ، زن و مرد چنان تحت تاثیر جاذبه کلمات جوان بیست و پنج ساله ای قرار میگیرند که بر سر در اقصه عشق می سرایند و در دهان توپ لب بنغمه و نوای گشایند بایدن شمع آجین شده رقص و آواز سر میدهند اگر معتقد به اعجاز نباشند هرگز نمیتوانند سبب و علتی برای آن بیابند این نفوس که چنین جان نثار میکردند نه شعبده و حیلنه ای برای جنون عشق آنان بکار رفته بود و نه بد آنها وعده دنیا داده شده بود . اینها نفوسی بودند که دنیای آنها و عقبای آنها و بنوعی که عاشق ز نسوزی فریاد میزد حتی کوش و بیشت آنها نیز جمال دلدار بود .

گرمخبر بکنند م بقیامت که چه خواهی دوست ما را و همه نعمت فردوس شمارا واقعات حادثه در این شش سال در تاریخ ادیان بی نظیر است بلکه در تاریخ جهان در عرض چند هزار سالی که حقائق آن بمارسیده مشلی ندارد . از مورخین

کشورهای مخصوص آنانی که در مصیبت
 آئینه بیرونی علی تاریخ می نگارند و وقایع
 راهات تحلیل علی بیان میکنند هنوز احدی
 همت وسوت آنرا نیافته که این پدیده
 عجیب را تحلیل نماید و توصیف کند آری
 برای فلاسفه و مورخین داستان متعصبین
 طبل وادیان و اینکه نفوسی برای دفاع از
 عقاید و آرا و با نژاد و ملتی که در آن پرورش
 یافته اند تعصب ورزند و حتی جان دهند
 داستان کهنه ایست ولی پدیده ظهور
 حضرت اعلی در ماهیت خود بکلی متفاوت
 است مؤمنین آن جمال نورانی کسانی
 نبودند که برای دفاع از مذاهب آباء و
 اجدادی که در خون و جان آنها عجبین
 بوده و ساختمان فکری آنها را در عرض
 نسل ها با قالب مخصوص در آورده بود
 تعصب ورزند بلکه کسانی بودند که بسبب
 ندای الهی همه قالب های گذشته آنها
 را شکسته و همه افکار آباء و اجدادی را در
 هم ریخته آنها را بحیات نوزنده و همیکل
 آنها را با خلق جدید و خلعت بدیع زمینده
 ویرانده داشته بود . . .

میرزا محمد علی زنوزی یکی از ابا سن
 نفوس بود که بظاهری زندگی راحتی داشت
 جوان بود و کامران . بمقام ملائی رسیده
 و از احترام و اطمینان و ثروت و غنا در بین
 همشهریان برخوردار بود . ازدواج نموده
 و دو فرزند دلبند کانون خانواده او را گرم
 میداشت . در بین آباء و اجدادی مستقیم
 و در اجرای حدود و احکام مستمر بود .

در چنین موقعی بود که دلبر شهسراز
 در شهر تبریز مجلس آراست و شوریدگان
 را بدرگاه خود بار داد . آن جمال الهی

سه بار خاصه آدرها بجان راهتدوم غم بود
 مشرف نبود . سفر اول به تبریز آمد و پاکو
 رفت سفر دوم از چهریق آمده دوباره بدان
 زندان شد بد بازگشت و دفعه سوم بتبریز
 آمده و از آنجا بحالم بالا سفر فرمود در همان
 سفر اول که با وجود شدت ممانعت از
 تشرف نفوس بحضور انور اعلی عده ای به
 ساحت قدس باریافتند میرزا محمد علی هم
 مشرف شد دل بدلدار رسید و جان بجانان
 وصول یافت . این دیدار آتشی در جان
 محمد علی افروخت که حجابات عده ای
 آباء و اجدادی را بسوخت . کسی نمیداند
 که حضرت محبوب بزبان نگاه بالسان
 بیان به او چه فرمودند ولی همه مورخین
 که اشاره بشرح حال او کرده اند از شوق
 و شور و عشق و شور و اسخن رانده اند و هر
 فهمان زمانش از فقها و یوانه اش خواند فاند
 میرزا محمد علی چنان شیفته محبوب
 گردید که دست برداشتن از آستانش را از
 دست شستن از جان مشکل تر دید لذا
 بلقب " انیس " از لسان حضرت اعلی ملقب
 گردید این لقب شاید علاوه بر معنی ظاهر
 مترد بگری در خود مستتر داشت و آن انیس
 ابدی بود که مقدر بود این جوان از خود
 گذشته با آن مولای عالم بیاید و برای ابد
 هم آغوش محبوب عالم شود . . .

میرزا محمد علی چنانچه از شرح حالش
 پدید است بزودی بمقام رفیع معرفت رسید
 و چشمه جوشان عشقش بدرهای بی پایان
 عرفان پیوست . و این مراحل مقدمه
 وصول بمرحله فنای فی الله بود شهره
 شهر شد و رسوای در هر گشت بکوه و دشت
 قدم نهاد و در ماکو و چهریق بزیارت محبوب

واصل شد و بادلی پرشورتر به تبریز بازگشت
 پدر بنصیحت و اندرز او برداخت که اگر هم
 دست از دامن محبوب نتواند برداشت
 بحکمت و مدارا با مردم رفتار نماید . ولی
 (نبود بر سر آتش میسرش که نجوشد) بقول
 لقاشی کاشانی

ای پدر بندم مده بیهوده گاین فرزند تو
 ناخلف افتاده و قیدش زنگ و نام نیست

غایت خطر این جهان و مرد آن قطع
 حیات بود در حالیکه او از همان قدم اول
 (جان داشت محض فدیه جانان
 در آستین) سبحان الله آنرا که غایت
 آرزو فدای جان و مال است بچه تهدید
 توان نمود و او را که جهان و مافیها
 را بجوی میفروشد بچه و عدی فریب تو آن
 داد . در همه جا به آزار و اذیت احببا
 پرداختند . در تبریز هم جان احببادر
 خطر افتاد ولی میرزا محمد علی عالمی
 داشت از این عالم بدر . افراد خانواده
 بجان او بیمناک شدند و چون پند و اندرز را
 در او اثری نبود وی را در منزل در اطاقی
 محبوس ساختند و اجازه خروج ندادند
 چون این زندان اولین سعی بود که
 در راه محبوب آنهم بدست بستگان خود
 تحمل میکرد آنرا صبرانه قبول نمود و آن
 گوشه تنهایی را راهی برای راز و نیاز با
 محبوب بی انباز یافت . شب و روز بس
 مناجات مشغول بود و بادلی پر آتش بسوی
 چهره بقی توجه نموده بدعا و گریه میپرداخت
 بنوعی که ناله وزاری نیمه شب آن عاشق
 به قرار همه اهل خانه را بیهوش و قرار کرده
 تا بالاخره در آن زندان مریض شد و در

جانکاه عشق تن ناتوانش را ملازم بستر
 ساخت . . .

شیخ حسن زنوزی نقل میکند که
 جناب انیس برایش چنین حکایت کرده که
 پس از آنکه حضرت باب را بچهره بقی باز
 گردانیدند من در حجره خود قلبا " بس
 آن حضرت توجه نموده براز و نیاز پرداختم
 که ای محبوب من تو بر عجز و گرفتاری من
 واقفی و میدانی چقدر شائق بیک نظر بچهره
 مبارکت هستم پس این ظلمت و تاریکی را که
 بر قلبم خیمه زده بقوت انوار وجهت بردار .
 در این حال بطوری متاثر گشتم که از خود
 بیخود شدم . ناگهان صوت مبارک را
 شنیدم که مرا امر بقیام فرمود جسمال
 نورانی آنحضرت را در مقابل خود دیدم که
 متبسمانه بمن نظر میفرمایند من خود را به
 اقدام مبارکش افکندم . بمن فرمودند
 خوشحال باش . ساعت موعود فرارسیده
 بزودی در این شهر در برابر انظار مردم
 طبعه آتشی که دشمنان من افروخته اند
 خواهیم شد و در نوشیدن جام شهادت جز
 تو کسی را شریک خود نخواهم ساخت
 و تأکید فرمودند که بزودی این وعده تحقق
 خواهد یافت . . .

وعده وصل

وعده وصل میدهد گردش آسمان مرا
 هیچ نبود این حرکت از آسمان گمان مرا
 مدت کوتاه فاصله این مشاهده تا
 وصول بوم شهادت کبری خوشتر است و
 دلکشترین اوقات حیات میرزا محمد علی
 بود . . .

در آن روزها میرزا محمد علی در عالم
دیگر سیر میکرد سرری در دل داشت که بیمار
همرازی برای بیان آن نمی یافت و مزد های
چندان بزرگ دریافت بود که حتی مادر و
برادر و فرزندان طاقت شنیدن آنرا
نداشتند . همه در خانه او را شاد می یافتند
و پشادی او شادی مینمودند ولی چقدر
متفاوت بود عالم این دو . آنها شاد بودند
که او دست از سر عشق کشید و او شاد بود که
وعدہ وصل از لب محبوب شنید . . .
اگر می بخود اجازه تخیل و تصور
دهیم میتوانیم بیال خیال نشسته این
جوان دلسوخته را در دل شب در تبریز
که کوچه های آن زمان او را فقط نور ماه و
ستارگان روشن میکرد بچشم دل به بینم
که قدم زنان و اشک ریزان راه میرود به
نصیحت و اندرز خواهر و آه و ناله مادر و اشک
تعمای زن و نگاه تقاضای فرزندی اندیشد
قلب حساسش از جای کنده می شود و صرصر
امتحان در صد قطع ریشه اراده اش -
میباشد . آیا بهترین است که او هم چون
هزارها مردم این شهر که حال در
رخت خواب راحت آرمیده اند بیمار آمد و مثل
هر جوان دیگر از زندگی بهره گیری
کامرانی کند و شادمانی نماید ولی در این
دم جمال دلدار را در تاریکی شب در
مقابل خود مجسم می بیند که می گوید
" میرزا محمد علی بزودی در نوشیدن جام
شهادت جز تو کسی را شریک نخواهم کرد "
در یک لحظه آتش از جانش بر میخیزد
و هستی او را میسوزاند . ظلمت عقل بسا
تابش نور عشق در یک لحظه محو میشود
و تمام هستی و آرزوهایش بنار جذب حق

می سوزد .

نار عشقی بر فرزند و جمله هستی هابسوز
پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار

. . . این دوره از حیات عاشقانه
میرزا محمد علی چندان طولانی نبود چه
که حضرت اعلی بحسب حکم امیر کبیر به
تبریز آمدند و بعد از مدت ۲۳ روز اقامت
در آن بوعد خود و فافرموده میرزا محمد
علی را در کنار خود در بزم شهادت
نشاندند و جام فدا را خود نوشیدند و پسند
نوشاندند .

وفای محبوب

وقتی که امیر کبیر تصمیم اعدام شارع
اعظم را گرفت حضرت اعلی راطبق دستور او
از چهار بقیق به تبریز آوردند و روز پنجم شعبان
۱۲۶۶ وارد آن شهر بلاخیز کردند و طبق
دستور حاکم در منزلی که تعیین شده بود
وارد نمودند .

حاکم را گمان این بود که قصد وزیر
آزادی آنحضرت است لذا کمال احترام
چه در راه و چه در وقت ورود نسبت بدان
حضرت مراعات شد ولی سه روز بعد فرمان
امیر کبیر شامل اعدام آن فرستاده رب قدیر
واصل شد . شاهزاده از اجرای فرمان
امتناع ورزید و این کار را کاشعرویزید شعرد
لذا امیر انجام این خدمت را به برادر خود
وا گذاشت . مکاتبات و مراسلات با آنکه
کمال سرعت در ارسال آنها رعایت میشد
در حدود سه هفته انجام عمل را به تاخیر
انداخت . در این مدت میرزا محمد علی

بحضور مبارک تشرف یافت و اسبابان جان
نثار آن آستان گشت . . .

بارد یگر همه بستگان واقربا بوحشت
افتادند و این بار خطر فانی آن جوان را
عیان دیدند پدر که هم غم آبروی خود
را داشت و هم بجان او اند پشناک بود
قلم برداشت و به این مضمون نامه ای برای
وی نوشت : " ای فرزند ناخلف هر چند
مراد رسیدن علمای تبریز خوار و بی مقدمه
ولی چون اکنون برایت عطر در پیش است
پدرانه نصیحت و خیر خواهی کرده میگویم
که از جهت شهرت گرویدنت بسید بساب
خائف و آیس منافی چه انسان جائز
الخطاست اشتباه کرده ای و در توبه
و مغفرت باز است توبه و انابه میکنی
و از شئونت چیزی کاسته نمی شود و من ترا
نجات میدهم " (۱) .

مضمون عبارت چقدر با اندیشه میرزا
محمد علی تفاوت داشت او خوف آن داشت
که محبوب در آخرین دم در وعده خود
بد آرد و پدر از او میخواست که از نتیجه
کار خود نهراسد و به او وعده قبول توبه
میداد . . . قلم برداشت و بر هاشم نامه
این بیت حافظ را بعنوان جواب نوشت
و برای پدر کند فهم فرستاد

من رند و عاشق آنگاه توبه
استغفر الله استغفر الله

... آقا سید علی که آتش دل مادر میرزا
محمد علی خانه اش را به آتشکده تبدیل
کرده بود برادر او حاجی میرزا عبد الله

را بحضور خود خواست و از او چاره کار جست
حاجی میرزا عبد الله قلم برداشت و نامه ای
موشه برادر رنگاشت و " لختی نصیحت
و اندرز زانند و آیه لا تلقوا بایکم الی التهلکه
فروخواند و زجر و الم تیغ و رصاص بی اسبان
و اضطراب مادر نالان وزن و فرزند گریبان
خاطر نشان نمود و قسم داد که تضرع
و التماس کرد که بر حال بازماندگان رحم
آورده عقیده در دل مخفی دارد و راه
سلامت پیش گرفته بحفظ ضیاع و عمارت اولاد
صفا برداز " (۲)

میرزا محمد علی قلم برداشت و نامه ای
به برادر رنگاشت . این نامه تنها اشرفی
است که از او بجا مانده . نامه ای که بنفسه
حاجی از حقیقت حال راقم آنست
و شاید این اولین نامه ایست که از شهید ای
قرون و اعصار در جمیع ادیان بجا مانده
که جوانی که چند روز یگر بمقام شهادت
خواهد رسید قلم بر میدارد و افراد خانواده
خود را تسلی میدهد . اینک آن نامه :

هوالعظوف

قبله گاه احوالم بحمد الله عیبی
ندارد لکن عسر بسراپنکه نوشته بودید این
کار عاقبت ندارد پس چه کار عاقبت دارد .
باری ما که از این کار رضایت مندی داریم
بلکه شکر این نعمت رانی توانیم بجا
آریم و منتهای امر گذشته شدن در راه خداست
و این زهی سعادت و قضای خداوندی بر

بندگان جاری خواهد شد . تدبیرتقدیر
 را بر نمیگرداند ماشاء الله کان لا حول ولا
 قوة الا بالله . قبله گاه آخر دنیا سرگ
 است کل نفس ذائقة الموت . اجل محتوم
 که خداوند عزوجل مقدر فرموده است اگر
 مراد رک کرد پس خداوند خلیفه من است
 بر عیال من وتوئی وصی من هر طور که
 موافق رضای الهی است رفتار خواهید
 و هر چه بی ادبی و خلاف مراسم کوچکسی
 نسبت به آنجناب صادر شده عفو فرمائید
 و طلب حلیت از همه اهل خانه از برای من
 بنمائید و مرا بخدا بسپارید حسبی الله
 ونعم الوکیل

این نامه حکایت از ایمان و اطمینانی
 دارد وثبوت و استقامتی را شامل است که
 در تاریخ برای آن نظیری نمی توان
 یافت ...

روز بیست و هفتم شعبان حضرت
 اعلی را محاط به سرهبران در حالیکه
 شال کسری و عمامه سبزی یعنی در علامت
 ظاهری سیادت را از حضرتش دور کرده
 بودند بسوی سرهبران خانه بردند . شهر
 تبریز را غوطائی فراگرفت و مردم در کوچسه
 و خیابان سر راه را پیر کرده بودند ...

چون نزد یک سرهبران خانه شدند
 گفتند " جوانی سروپای برهنه جمع مردم
 و صف سرهبران را شکافته خود را بکنسار
 محبوب رساند سر بر قدش نهاده و امن
 حضرتش را گرفت و گفت :
 (مولای من مرا از خود جدا مفرما)

حضرت تبسمی فرموده دست او را گرفته
 او را بلند نموده فرمودند (تو با ما هستی تا
 فردا چه مقدر شود) این جوان میرزا محمد
 علی بود که او را با دین دیگر گرفته همراه
 نمودند و آن عده را که جمعا با حضرت
 اعلی پنج نفر بودند در حجره ای از حجرات
 سرهبران خانه منزل دادند و چهل سرهبران
 پشت بام و اطراف حجره بهاسداری و -
 نگاهبانی پرداختند .

طلعت اعلی آن شب را تا صبح با
 آن چهارتن در آن حجره بسربردند
 و نغمه عشق بگوش آن عصبه وفا که در آخرین
 ساعت او را ترک ننموده بودند خواندند
 تمام شب به راز و نیاز گذشت . طلعت
 قدم با بهجت و شاشت صحبت میفرمودند
 اما میرزا محمد علی چون حرها چشم
 بدان آفتاب جمال دوخته بود آن حبیب
 روحانی بالاخره بوعده خود وفا کرده آن
 عاشق شائق را در آخرین لحظات حیات
 بخود خوانده بود . آن مشتاق قطره ای
 از دریای فنا بالاخره خود را در ساحل فنا
 می دید و آن دلداده الهی خود را در
 کنار دلداری یافت . ولی محال بود که
 آن دلبر شوخ طبع که در طی قرون و اعصار
 (خود گشته عاشقان را بر خونشان نشستم
 تا آخرین دم دست از امتحان عشاق
 بردارد این بود که آن حضرت روی بسوی
 آن جمع نموده محض امتحان آنان و شاید
 همت جهانیان فرمود (شکی نیست کنه
 فرد امر اقل خواهند نمود اگر از دست شما
 ها باشد بهتر است و گوارا تر یکی از شماها
 رنجیزد و با شال کمر مرا منسوب سازد) .
 این چه سخنی بود و این چه

امتحانی . نهایت درجه امتحان
 مؤمنین در طی ادیان گذشته این بوده که
 آنها را راه محبوب ترك مال و ترك جان
 و ترك سرکنند و بپیدان قربانی شتابند
 چگونه ممکن بود تصور شود که پیغمبری قتل
 و صلب خود را بدست یکی از عشاق از جان
 گذشته خویش بخواهد . از شنیدن این
 سخن حاضرین مندهش شدند و منصف
 گشتند . زار زار گریستند مگر عاشق ز نسوزی
 که از جای برخاست و شال کمر خود را بساز
 نمود و عرض کرد (بهرنحوی که بفرمائید
 عمل مینمایم)

این حالت و رای حد تحریر است
 و این حکایت مافوق قوه تقریر . گوئی در
 این دم میرزا محمد علی رامی بینم که بسا
 قامت طننازد توسط حجره ایستاده تا
 اطاعت حکم محبوب نماید . نیروی عشق
 و اطاعتی که او را به این اقدام جسارت آمیز
 واداشته بود با هیچ میزان بشری قابل
 برآورد نیست .

میرزا محمد علی با این عمل خود نسه
 تنها قصه هزاران عشاق گذشته را در فاتر
 و اوراق کهنه نمود بلکه میزانی بسرای
 اطاعت امر الهی برای جوانانی که از بعد
 مقدر بود که در چهار گوشه جهان از هر
 زبان و ملتی برای اعلاى کلمة الله قیام
 کنند تعیین کرد . رب اعلى وقتى میرزا
 محمد علی را در مقابل خود بپاید و سخن
 او را شنید نگاهى از شوق و سرور برد و کسره
 تبسم فرمود این نگاه بانگاه حضرت مسیح
 قابل مقایسه بود آن دم که پطرس عزیزترین
 حواریش که کلید آسمان ها را بد و سپرده
 بود در مقابل او ایستاده سه مرتبه او را در

حضور دشمنانش لعن کرد . آن نگاه
 بصورت پطرس نگاه حزن و غم و شرم بود ولی
 این نگاه بصورت میرزا محمد علی نگاه سرور
 و افتخار . این نگاه فقط به میرزا محمد علی
 نبود بلکه به همه مردم جهان و در صنف
 مقدم آنان دشمنان پنهان و عیان بود تا
 به بینند و بدانند که چراغی که آنحضرت
 در دل جانبا زانی چون میرزا محمد علی
 روشن کرده با سر بریدن شمع و جـ
 آن حضرت خاموش شدنی نیست . این
 نگاه بسلاطین و صاحب قدرتان جهان
 بود که آنها را در مقابل قدرت روحانی خود
 در تقلیب نفوس بمبارزه می طلهند . این
 نگاه فلاسفه و حکمای جهان را که در و رای
 هر معلولی جوای علتند بدان جمع
 می خواند که بهیچک زیبا و قامت دل آرای -
 انیس بنگرند هیچکى که خلق بدیع شده
 و آهن وجودش در مجاورت آتش حب الهی
 بهیچک نار و جوهر نور تبدیل شده بسود
 سپس صوت ملیح مولای حنون شنیده شد
 که میفرمود (همین جوان انیس من
 خواهد بود و جان خود را مردانه در راه من
 نثار خواهد کرد)

آن شب تاریخی که صد مفخرت بر
 ليله القدر داشت بالاخره بی پایان رسید
 و بیان (اطف السراج فقد طلع الصبح)
 از لسان سرور شنیده شد .

صبح روز (۲۸) شعبان فراشباشی
 حاضر شد تا اول آن چهارتن را پیش علما
 برد و فتوی گیرد سید حسن کاتب تکلیف
 خواست فرمودند بهتر است تو قرار نگیری
 و بمانی تا اموری را که احدی جز تو واقف
 نیست در وقت خود با هلهش اظهار داری و

به آن دوش نیز چون تکلیف خواستند
 فرمودند از کشته شدن شما استخلاصی
 بجهت من نخواهد بود میرزا محمد علی که
 ایستاده گوش میداد این سئوالات بر
 وی گران آمد و بد آنها گفت (ایشان صاحب
 الامرند نه مجتهد که مسئله شرعی سئوال
 می کنید) باردیگر طلعت اعلی تبسم
 جانانه فرمودند و وجه مبارک بشاشتی تازه
 یافت .

میرزا محمد علی را پیش مجتهد پس
 بردند آنها برای خاطر آقا سید علی نسا-
 پدرش به روسیه ای کوشیدند تا او را از
 مهلکه نجات دهند و سعی کردند تا کلمه
 انکار یا عدم اقرار را بدندان او نگذارند ولی
 وسوسه های آن دنیا طلبیان را در دل آن
 پاکباخته اثری نبود . ملا محمد مقانسی
 خواست او را بعنوان مجنون از دام بسلا
 نجات دهد لذا وقتی اقرار او را بصراحت
 شنید گفت (این حرف ها دال بر جنون
 توست و بر جنون حرجی نیست) میرزا
 محمد علی فریاد زد (ای آخوند تو دیوانه ای
 که حکم بقتل قائم ال محمد میدهی من
 عاقلم که در راهش جان نثار می نمایم و بین را
 بد نیامی فروشم)

همیشه دل بستگان دنیا مردان خدا
 را بجنون نسبت داده اند این بدان
 جهت است که میزان عقل چون هرامر
 دیگری در این جهان بنوع فکر و قضاوت هر
 کسی بستگی دارد فی الحقیقه همگان
 دیوانه اند و بحسب يك ضرب المثل
 انگلیسی (اگر دیوانگی درد داشت صدای
 ناله از هر خانه ای بلند بود) یکی دیوانه
 محبوبی سیمین عذار است و دیگری مفتون

امرحضرت کردگار نفسی را دل در کسب جاه
 و مقام در طپش است و آن یکی راجان بسوی
 فد او فناد رکشش :

متاع کفر و بین بی مشتری نیست
 گروهی این گروهی آن پسندند
 ولی با این همه آنان که تاریخ میخوانند
 و شرح حال گذشتگان میدانند بحقوق
 گواهند که آنها که رنگ و بوی جسته اند حتی
 در این جهان چنان مرده اند و فراموش
 شده اند که لا تسمع لهم صوتا " و لا همسا
 و اما آنان که جان فدای معبود آسمانی
 کرده اند با صرف نظر از جهان پنهان حتی
 در این خاکدان پای عزت بفرق شهبان
 نهاده اند . فاعتبروا من ذلک ~~سما~~
 اولی الابصار بعد از مراجعت از نزد علمای
 مأمورین هنوز امید از میرزا محمد علی قطع
 نکرده بودند و منتظر بودند که در آخرین دم
 دست از محبوب عالم بردارد ...

خواهر و زانش طفل د و ساله او را بسینه
 آغوش گرفته بسریار خانه بردند و " گردوی
 انجمن شدند و خواهر چند بار پایش افتاده
 بوسه زد و یادیده گریان و قلب بریان همی
 نالیده گفت ای برادر ترا بقرآن و پیغمبر
 آخر الزمان سوگند میدهم تقیه کن که در
 آئین اسلام رواست و خویش را از ورطه هلاک
 نجات بخش و برزن و فرزند و مادر و خواهر
 و برادرت ببخشا و اجواب چنین گفت : ای
 خواهر...

گرتیغ بارد در کوی آن شاه

گردن نهادم الحکم لله

ومن سألني ~~سما~~ رايهن
 آرزو بودم شکر خدا را که اکنون بمقصود
 میرسم و تو صبر و شکیبائی را پیشه کن و جزع

و فرغ نما عن قریب یا مرحضرت قادر قہسار
 قومی مبعوث شوند کہ مارا بہ بہترین از کار
 و برترین آثار بستانند و ہر جای این گروہ کہ
 مارا واجب القتل میدانند بنصرت و جانفشانی
 قیام نمایند و مصرع و مدفن مارا محل نزول
 فیض و برکت الہیہ شمارند و بواسطہ مسا
 بد رگاہ حق دعا و استغاثہ کنند پس دلتنگ
 مباش و صبر کن و لنہلونکم بشئ من الخوف
 والجوع و نقص من الاموال والا نفس والشمرات
 و بشر الصابرين آنگاہ با ایشان وداع
 پسین نمودہ سوی قربانگاہ خرامید " (۱)
 این ہوم عظیم کہ موعود ملل خود را بدست
 اہداسپرد تا تارسم جانفشانی و از خود
 گذشتگی بتمام دلداد گانش در طی قرون
 و اعصار بیا موزد ہوم رہیب وعدیم النظیری
 در تاریخ شہرت بریزد . بیش از دہ ہزار
 نفر در رشت با م سربازخانہ و با م های مشرف
 بر آن ایستادہ شاہد وقوع آن حادثہ
 بودند . . .

میرزا محمد علی قہای خود را در آورد ہ
 بسوی افکند و قہای سفید تازہ ای پوشید
 و چون ساعت موعود رسید تقاضا نمود و چند
 بار دامن فرا شباشی را بوسہ زد کہہ اورا
 طوری بیاویزند کہ تمام بدنش در مقابل
 طلعت اعلی قرار گیرد تا در آخرین دم دیدہ
 بدان وجہ جمیل دوختہ و سپر بلای آن مظهر
 خدا شود . اورا طوری آویختند کہ سرش
 در مقابل سینہ مولا پیش قرار گرفت . . .
 بنوعی کہ از تصویر قلبی کہ بعد از اجساد
 تہیہ شدہ بود معلوم گردیدہ سر را روی سینہ
 مبارک نہادہ و ہیکل اظہر را در آغوش

کشیدہ آمادہ فدا شد .
 نوشته اند کہ آخرین جملہ ای کہہ
 قبل از قطع رگ جان زیر لب تکرار میکرد این
 بود (ارضیت عنی یا مولای) یعنی ای
 مولای من آیا از من راضی شدی . او ہر
 چہ داشت فدا کردہ بود ولی ہنوز ہم
 آن داشت کہ باندازہ کافی حق بندگی
 آن مولای قدیر را انجام ندادہ و ہد بہ ای
 شایستہ آن درگاہ تقدیم نکرده باشد .
 این جملہ کوتاہ آن عاشق صادق
 شہپرہوشیاری برای ہزار ہا نفوس جان
 برکف از احباب است کہ در اطراف جہان
 بخدمت آن آستان مشغولند تا خد مات
 و زحمات خود را کہ چون ران ملخی در درگاہ
 سلیمان امر است بچیزی نگیرند و از نفس
 خود راضی نگردند بلکہ متذکر ہودہ بعد
 از ہر خدمتی ولو خیلی مہم سر بر آستان
 حق نہادہ تکرار نمایند ارضیت عنی یا
 مولای . . . ارضیت عنی یا مولای . . .
 فرماندہ فوج تازہ فرمان شلیک داد
 و این بار از ضرب گولہ ہا آن د و ہیکل
 بہم آمیختہ و تبدیل بہک ہیکل شدہ بود
 بنوعی کہ ہرگز جدا کردن آن د و جسد از ہم
 ممکن نشد .

فنا فی اللہ

انامن اہوی ومن اہوی انا
 نحن روحان حللنا بدننا
 اکنون کہ بہ آخر قصہ حیات عاشق
 زنوزی انیس رب اعلی رسیدہ ام ساعتی

(۱) - ظہور الحق

شب از نیمه شب است از پنجره اطاق در
شب کرمل بهائین می نگرم و تمام شهر را
در پهای خود در خواب و خاموشی می بینم
در بسوی آسمان بلند می کنم ستارگان را که
آسمانان بارگاه آسمانند جمله بیدار و
چشمک زنان می بایم . با خود می گویم :

عصه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت
که در خواب نشد چشم من و پروین است

مایل نیستم داستان را در اینجا
داشته ام می خواهم دنباله جسد انیس
را گرفته و مراحل را که در جوار رب اعلی طی
کرده یاد نمایم ولی هیکل روح آن جوان
ارجان گذشته که از اول این داستان در
عالم خیال در مقابل خود دیده ام که
چون مدل نقاشی بی حرکت ایستاده بود
تا من بتوانم صورت عشق و حالش را با قلم
سیاه نقاشی کنم - از نظر محوسی شود
کوئی انیس بزبان حال بمن میگوید :

" من آن دم که جسد م با جسد محبوب اعلی
در هم آمیخت و جود م در وجود او محو شد
قطره بودم بدربار پیوستم ذره بودم در برابر
آن آفتاب فانی شدم " . برای من که
از میرزا محمد علی یک حقیقت زنده در عالم
خیال ساخته ام و گهگاه با او هم کلام
میشوم . با او راز دل میگویم و از او درس عشق
و وفا می گیرم مشکل است و پراحتی در وجود
حق فانی به بینم .

در نمازی و رشک می کشدم
با وجود بکه با خدای منسی

و این چند ان عجب نیست که امثال
من که هنوز اندر خم یک کوچه ام درک -

حقیقت حال کسی را که هفت شهر عشق را
بقدمی پیموده اند نتوانیم نمود .

بلوچ حضرت عبدالبها با فتخار اعضای
مخفل روحانی طهران در باره استقرار رس
حضرت اعلی مراجعه میکنم در آن لوح هم
از یک " هیکل مطهر " نشان میبینم . در نظر
می آورم که مشایخ صوفیه کتب زیادی در باره
فناي از نفس و بقای بالله نوشته اند کتبی
که اظهار وجود و انانیت از اکثر آنها هویدا
بوده و آنان که دیگران را بودی فنا
را هنمائی کرده اند خود از وادی طلب
بی خبر مانده اند .

ای سرغ سحر عشق ز پروانه بهاموز
کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بی خبر اند
کانرا که خبر شد خبری باز نیامد

ولی اینجاکسی را می بینم که در بحبویه
جوانی و هنگام کامرانی از جهان گذشت
و حتی آنچه را در زمان اوشریعت و طریقت
نامیده میشد پشت سر گذاشت تا بحقیقت
پیوست .

آری میرزا محمد علی اول فدا شد بعد
فنا گشت و وجود خود را در وجود محبوب محو
نمود تا مصداق این بیان مبارک در کتاب
هفت وادی گشت .

" عاشق صادق و حبیب موافق چون
بلقای محبوب و معشوق رسید از پرتو جمال
محبوب و آتش قلب حبیب ناری مشتعل
شود و جمیع سرادقات و حجبها ترا بسوزاند
بلکه آنچه با اوست حتی مغز و پیوست
محترق گردد و جز دست چیزی نماند .

چون تجلی کرد اوصاف قدیم
پس بسوزد وصف حادث را کلیم

«

قلم رازمین می گذارم . برخاسته
در این دل شب بیرون میروم از خیابان
مشرف بمقام مقدس بطرف بالا متفکرانه قدم
میزنم تا جایی که قبه مطای مقام اعلی
در نور سفید ماه باد رخشی روحانی در
جلوی چشم ظاهر میشود درهای بافت
مقام بسته است ولی برای سرپرستان آن
مقام گذاشتن احتیاجی بتقرب زیاد نیست ...
بادلی سوخته بامحبوب اعلی پنهان
از نظریار و اغیار خلوت می کنم و سعی مینمایم
که در عالم خیال آن دوهیکل مطهر را در
کنار هم مشاهده کنم و میرزا محمد علی را در
جوار مولای قدیر ببینم ولی لحظه ای بهیش
نمی پاید و نور جمال آن آفتاب ابدی و بسرا
فرامیگیرد و در خود محو مینماید . مطمئن
میشوم که میرزا محمد علی هستیش در هستی
دوست فانی شده و این منم که میخواهم
از آن عاشق پاک باخته موجود و حقیقت
جدائی بسازم و گرنه در آن خانه یکی بهیش

نیست از راهی که رفته ام بر میگردم در حالیکه
این قطعه ملای رومی را بی اختیار بر زبان
دارم :

آن یکی آمد در بهاری بزد
گفت یارش کیستی ای معتمد
گفت من گفتش بروهنگام نیست
بر چنین خوانی مجال خام نیست
چون تویی توهنوز از تونرفت
سوختن باید ترا در نار تفت
رفت آن مسکین و سالی در سفر
از فراق یار سوزیدش جگر
پخته گشت آن سوخته پس باز گشت
بازگرد خانه او باز گشت
بانگ زد یارش که بردر کیست آن
گفت بردر هم تویی ای مهربان
گفت اکنون چون منم ای من درای
نیست گنجایش دو من در یک سیرای

اگست ۱۹۷۶

درباره جناب احمد یزدانی

دستخط بیت العدل اعظم الهی بهناسبت صعود جناب احمد یزدانی



نونهالان - روحانی - طهران
از صعود (جناب) احمد یزدانی متأثریم خدمات آن متعاقد الی الله بامرالله طی سنوات
عده از او آخر عصر رسولی و فداکاری و مساعی خستگی ناپذیر مشارالیه در فعالیت های امری
چه در میدان تبلیغ و چه در حوزه تشکیلات و همچنین تبحر و تبععات فاضلانه و مستمرایشان در
خاطریاران مهد امرالله باقی خواهد ماند .
خانواده غمیده مشارالیه را بهمدردی و ادعیه حاره این هیئت برای ارتقا روح آن
متعارج الی الله در ملکوت ابهی اطمینان دهید .

بیت العدل اعظم

● رقبه کریمه محفل مقدس روحانی ملی ایران در ذکر متعاقد الی الله جناب یزدانی

جناب آقا میرزا احمد خان یزدانی ، سفیر صلح حضرت مولی الوری ، حامل لوح لاهی
مبلغ فاضل کامل ، رجل رشید مجید ، ثابت بر عهد و میثاق ، خادم صادق متحن امر جمال قدم
مستظل در ظل لوای ولایت امرالله ، متمسک به ذیل ولای بیت العدل اعظم ، عضو محفل
روحانی ملی بهائیان ایران در ادوار متوالی و متعدد ، مؤلف کتاب "نظراجمالی در دیوانست
بهائی" و کتاب "مبادی روحانی" و "جواب یادداشت های مجموعه کهنیازد الگورکی" و کتب نفیسه و
رسائل مهمه و مقالات مفیده عده ، معلم روحانی هزاران تن از جوانان بهائی ایران ، از
مؤسسين جریده اخبار امری ، مبتکر نشر تقویم بهائی ، تن ناتوان راه دل خاک سپرد و جسان
شهرین راه آستان جانان برد . آخرین سالهای عمرش را در راه جمع و تدوین آثار مبارک که

واستخراج مطالب و ترتیب ابواب و تفکیک فصول آنها صرف کرد و مجموعه های نفیس و مفیدی از الواح النہیہ بترتیب موضوع فراهم آورد . تا آخرین دم که تاب از قدم رفته بود و قلم همچنان جولان داشت دقیقه ای از عمر گرامی را معطل نگذاشت و خویشتن را تا واپسین رمق حیات بسہ این خدمت والا برگماشت . محفل روحانی ملی وقوع این حادثہ مولمہ را بہ فرزندان برومند آن شاد روان کہ ہمگی بہ توفیق حق ثابت و راسخ و مؤید و موفق بودہ اند و ہستند و خواہند بسود تقدیم میدارد و امیدوار است کہ اندکی از حق خدمات آن فنید سعید را در محافل ملی کہ بہ یاد او بہ پاخواہد داشت و مقالاتی کہ انتشارخواہد داد ادا نماید . دعای احبای جمال ابہی نشار آن روح پرفروش باد .

منشی محفل
دکتر داودی

● جناب احمد یزدانی پیر از نیم قرن خدمات مستمر امری در شہر الرحمہ ۱۳۴ بدیع در سن ۸۶ سالگی بملکوت ابہسی صعود فرمودند .
مأموریت تاریخی ایشان بسرای مسافرت بہ ہلند از جانب حضرت عبدالبہا و تسلیم لوح مبارک بہ مجمع صلح لاہہ سفرهای متعدد تبلیغی در داخل و خارج ایران ، تالیف کتب مبادی روحانی ، مقام و حقوق زن در دیانت بہائی ، نظر اجمالاً در دیانت بہائی و رسالہ "جواب بسہ مجهولات منسوب بہ دالگورکی" و رسالہ "جواب پارہ ای شبہات" تجزیہ و استخراج

آیات مبارکہ از . ۱۳۴ تا و اخرا پیام حیات و خلاصہ زندگی سراسر فعالیت و خدمت مستلزم شرحی مفصل است .
لجنہ مجللہ ملی محافظہ آثار امری د و نوار کااست از خاطراتی کہ ایشان از وقایع مهم زندگی و تشرف خود بحضور مبارک بیان کردہ بودند و نیز یک نامہ بخط ایشان داشتند کہ در کمال محبت برای تنظیم این صفحات در اختیار ما قرار دادند .
آنچہ ذیلا بنظر تان می رسد قسم بہائی از خاطرات ایشان و عین نامہ فوق الذکر است .

آہمنک بدیع

● تصدیق امر مبارک

بشقاب فروش با همسر و دخترش مستاجر منزل ما بودند . یکروز دخترش بمن گفت کہ پدر من اطلاعاتی از قرآن دارد اگر

... تصدیق واقبال من بامر مبارک در ۲۱ سالگی اتفاق افتاد . بابت ترتیب کہ شخصی موسوم بہ شیخ عزیزاللہ کاسہ

سپید دارید با او ملاقات کنید و مطالب سبب جدیدی بیان میکند . بنده شائق شدم که بروم با او ملاقات کنم . چند دفعه رفتم با او ملاقات کردم . او شبها با چند نفر از رفقایش که شاگردان او بودند مشغول کیمیاگری بود و بندرت از موضوع امر صحبت میکرد . اما یکبار با من اینطور صحبت کرد که شما کتاب جوهری دارید ، گفتم بله . گفت بروید شعبه آخر کتاب جوهری را که راجع به قائم موعود است بخوانید من رفتم کتاب را خواندم . در آنجا اخباری برای ظهور قائم نقل شده بود . از جمله اینکه عمر قائم که به هزار میرسد ظاهر میشود این خبر و حدیث درمن خیلی اثر کرد چون حدیثی بود مطابق با واقع و با قرآن زیرا امام حسن عسکری سال ۲۶ هجری رحلت کرده بود و از آن تاریخ دوره قائم موعود بود . ۱۰۰۰ سال بعد از آن تاریخ حضرت اعلی در شیراز اظهار فرموده بودند . این مطابقت مرا خیلی تکان داد و مصمم شدم در اینراه تحقیق کنم . . .

از حسن اتفاق پیرمردی بود که گاهی شبها بمنزل شیخ عزیزالله میآید و مرا آنجا دیده بود ، یکوقت شیخ عزیزالله به سفر رفته بود . آن پیرمرد پیش من آمد و گفت این شیخ عزیزالله با شما صحبتهای ناقصی کرد که ملتفت نشدید اگر میل دارید خوب از امر اطلاع حاصل کنید بپایند من شمارا یکجائی بهم گفتم حاضرم . قرار گذاشتیم آمد مرا به منزل جناب ابن ابهر ابادی امرالله برد . چند جلسه صحبت کردیم جناب ابن ابهر و خانمشان هر دو خیلی ملاطفت و حسن الفت نمودند و من

خیلی با من نزدیک شدم . همینطور یک شاگرد بهائی داشتم با اسم میرزا محمود خان پسر میرزا تقی خان خیاط که پیش من ریاضیات میخواند . گفت که من بهائیس هستم اما خودم اطلاعاتی ندارم . من بعضی اشکالات میگفتم او شب بپسدرش میگفت و روز دیگر جواب میآورد . باینترتیب آنها که دیدند من مشتاق تحقیق و اطلاعات هستم جلسه ای در منزل میرزا تقی خان خیاط تشکیل دادند و صحبت جناب " میرزا مهدی اخوان صفا " مبلغ امرالله که خیلی مورد عنایت مبارک بود درمن خیلی تاثیر کرد تا اینکه بالاخره موفق به تصدیق شدم و بعد در ملاقات با مرحوم ابن ابهر و مرحوم ابن اصدق و دیگران کم کم دیدم درمن اشتعال و انجذابیی حاصل شده است . در سالهای اول تصدیق بعصوبیت محفل مرکزی طهران (در آنزمان فقط یک محفل در طهران برای تمام ایران وجود داشت) انتخاب شدم و از آن به بعد بیشتر وارد جریانات امری شدم تا در دوره حضرت ولی امرالله چندین سال در محفل روحانی ملی و محلی طهران هر دو عضویت داشتم . . .

● ماموریت تقدیم لوح لاهه

جنگ بین المللی اول در سال ۱۹۱۴ شروع شد ، در ۱۹۱۵ هیئتسی از مالک مختلفه تشکیل گردیدند و عنوان " جمعیت صلح لاهه " را برای صلح دائمی

را بخود دادند . این جمعیت يك كمیته
 اجرائی در شهر لاهه برقرار کردند و برنامه
 خود را بزبانهای مختلف به جراید دنیا
 فرستادند . مقصود این بود که در مالک
 متخاصم که در حال جنگ هستند تبلیغات
 صلح بکنند و آنها را به صلح متذکر نمایند
 برنامه ایشان در ایران نیز در رپا و رقی
 روزنامه بزرگ وقت " روزنامه ایران " درج شد
 یکروز رسال ۱۹۱۵ این روزنامه بدست
 من افتاد . برنامه این جمعیت را خواندم
 دیدم مفاد آن در بسیاری از قسمتها
 نزدیک به تعالیم بهائی است . مطلب
 را با مرحوم ابن اصدق و سرهنگ ابراهیم
 خان شغائی که خیلی با هم دوست
 بودیم و غالباً در خصوص مسائل امری بسا
 یکدیگر میگرداگره میکردیم در میان گذاشتم
 و گفتم اگر شما هم موافق باشید ما شرحی
 باین جمعیت بنویسیم باین مضمون که
 برنامه شما نزدیک به تعالیم بهائیتی
 است و ما هم همین اهداف را داریم و همین
 مرام را در دنیا تبلیغ میکنیم . بعلاوه اگر
 شما میل دارید راه حقیقی صلح را پیدا
 کنید خوب است به حضرت عبدالبهاکه
 در حیفاه هستند رجوع کنید و تقاضا کنید
 ایشان بهترین راه صلح عمومی را به شما
 بنمایانند . برای این بنابنده مقاله مفصلی
 نگاشتم که آنرا سه نفری خواندیم ، بعد
 باتفاق دکتر ابراهیم خان شغائی این
 مقاله مفصل را به فرانسه ترجمه کردیم
 و با درس جمعیت صلح لاهه فرستادیم .
 جمعیت از پیشنهاد ما استقبال
 کردند و عریضه ای حضور حضرت عبدالبها
 فرستادند . در اینوقت چون زبان جنگ

بود و فلسطین در محاصره متفقین بود راه
 مسدود بود و جمعیت نمیتوانستند مستقیماً
 عریضه خود را به حیفاه فرستند ، بنا بر این
 عریضه را فرستادند نزد ما . جناب ابن
 اصدق این عریضه را مدتی نزد خود
 نگاه داشتند تا گویا در ۱۹۱۶ وسیله ای برای
 فرستادن پیدا کردند . بعد ایشان
 بدون اطلاع و مشورت با ما عریضه را با
 شرحی که خودشان نوشتند فرستادند
 حضور حضرت عبدالبها ایشان آنچه از
 اینوا قعه در تصور خودشان آمده بود
 عرض کرده بودند و متأسفانه این اشتباه
 برای ایشان پیش آمده بود که این همان
 جمعیت صلح لاهه معروف است که بعد ها
 تبدیل به دیوان داوری لاهه گردید
 در حالیکه اینها جمعیتی بودند که از
 مالک مختلف گرد هم آمده بودند .

از جمله مطالبی که جناب ابن اصدق
 در عریضه خود عرض کرده بودند این بود
 که پیشنهاد کرده بودند ایشان به هلند
 بروند و بنده هم مترجم ایشان بشوم و
 هیگل مبارک تصویب فرمودند تلگراف
 هیگل مبارک به طهران رسید که شهید
 ابن اصدق و یزدانی بارض اقدس بیایند
 تلگرافی بجای یزدانی " یزدی انست"
 نوشته بود . در محفل مشورت شده بود که
 یزدی اندکیست و تصور کرده بودند که
 شاید مقصود آمدن حسین یزدی پدر جناب
 لیب باشد . این بود که ایشان هم
 با مرحوم ابن اصدق به ارض اقدس رفتند
 و وقتی مشرف شده بودند تلگراف دوم
 مبارک رسید که احمد خان یزدانی ونه
 یزدی . باید فوراً بیاید . بنده آنوقت

در وزارت مالیه مشغول خدمت بودم سه ماه مرخصی گرفتم و حرکت کردم مسافرت ما خیلی طولانی و بسیار اشکالات فراوان همراه بود. اوایل ۱۹۱۹ میلادی حرکت کردم و بهار ۱۹۲۰ به ارض مقصود رسیدیم. وقتی وارد حیفا شدیم به حضرت عبدالبها اطلاع دادند و نزد يك غروب به بیت مبارك رفتیم.

هیكل مبارك جناب این اصدق راهم احضار فرمودند، قدری در محضر مبارك نشستیم بعد فی امان الله فرمودند و ما راه مسافرخانه مقام اعلی فرستادند. روز بعد بند را احضار فرمودند و در خانه ای که در فاصله بیت مبارك و مقام اعلی اجاره فرموده بودند و در آن جناب این اصدق و جناب میرزا عزیزالله خان و قاقا اقامت داشتند جا دادند. بعضی روزها صبح زود حضرت عبدالبها بند را احضار فرمودند. میرفتم حضور مبارك در خیابان مشی میفرمودند و من هم عقب سر هیكل مبارك میسرفتم. بسیار عنایت میفرمودند آنوقت اوقاتی بود که ۱۷ نفر از اعیان امریکاه سرپرستی خانم "کروک" (خانم کروک همسر دکتر کروک میباشد و دکتر کروک همان شخصی است که بهنگام صعود مبارك بر بالین حضرت عبدالبها حاضر گردید و صعود مبارك را اعلام داشت قرار بود بقصد زیارت وارد حیفا بشوند حضرت عبدالبها برای تدارک پذیرائی و وسائل راحت این هیئت زحمت بسیار کشیدند

شبه اول اعیان شرقی و مجاورین به حضور مبارك مشرف میشدند و بعد برای

صرف شام جمعیت ۱۷ نفری به سالن بیت مبارك میآمدند. این سالن بسیار مجلل شده بود. چراغهای بزرگ آورده بودند و غذاهای مفصل ایرانی و فرنگی تهیه می شد. ماهم با آن جمعیت شام میخوردیم. حضرت عبدالبها در میز مشی میفرمودند و مواظب غذای زائرین بودند.

اگر کسی باندازه کافی غذا برنداشته بود با دست مبارك در بشقاب او میریختند بیکار هم در بشقاب بند غذا ریختند. هیكل مبارك در حین مشی در میز و پذیرائی اعیان با بیانات میفرمودند هنگامیکه در خیابانهای حیفا مشی میفرمودند و ما افتخار حضور داشتیم غالباً دستورات و نصایح میفرمودند که در هلند چه کنیم و چه بگوئیم. بکرو عرض کردم اگر به پاریس رفتیم آنجا هم اقامت و اقداماتی بکنیم فرمودند خیر. فرانسه را رها کنید بروید برای هلند، از جمله فرمایشات مبارك که همیشه در خاطر من ماند این بود که وقتی میروید تمام توجهتان به خدمت باشد. وقت صحبت قبلاً فکر نکنید چه باید بگوئید. توجه به ملکوت ابهی کنید و ببینید که چطور تائید میرسد. من در امریکا وقتی میخواستم در سالن کلیساها مقابل جمعیت صحبت کنم چند لحظه چشمه را می بستم و توجه به ملکوت ابهی میکردم. بعد وقتی چشمه را باز میکردم میدیدم تائیدات ملکوت ابهی در تالار موج میزند. شما هم اینطور بکنید

در لوحی که بافتخارا اینجانب نازل شده به بند امر فرمودند در موقع صحبت اشاره کنید . . . در مستقبل حری شدید ترقیناً واقع گردید قطعیاً در آن

شبهه ای نیست آنوقت مجلس لاهاججه
چاره خواهد کرد ؟

پس از یکماه تشریف مارا به هلند
فرستادند . اولین سفر من بخارج بود و
جوان بی تجربه ای بودم و همسفر من
جناب ابن اصدق نیز شخصی مسن بودند
که بزبان هم تسلط نداشتند و باید ایشان
را همراهی میکردم بهرحال از سردام
که اولین بند رهلند بود که وارد آن شدیم
به لاهه رفتیم پس از یکی دو روز که سکنی
گرفتیم در تجسس یافتن آن جمعیت بر
آمدیم . متأسفانه آدرس جمعیت در طول
این سالها چند بار عوض شده بود و خیلی
بزحمت توانستیم محل آنها را پیدا کنیم
این جمعیت پس از آنکه در سال ۱۹۱۸ -
متار که جنگ واقع شده بود به تصور اینکه
شاید دیگر مساعی آنها مورد احتیاج نیست
متفرق شده بودند و فقط کمیته اجرایی
مرکزی شامل یک رئیس ، یک نایب رئیس
و یک منشی که خانم بسیار فهمیده ای بود
در لاهه باقی مانده بودند . وقتی خانم
منشی ما را دید خیلی تعجب کرد که ما برای
یک مکتوب جواب که برای این هیئت
آورده ایم بعد از چند سال از ایران سفر
کرده چنین راه درازی را طی کردیم
خانم منشی زبان فرانسه را بخوبی
میدانست . لوح مبارک را گرفت و گفت
با آقای رئیس و معاون صحبت میکنم و شما
جواب میدهم . بعد فهمید که من اسپرانتیست
هستم . به جمعیت اسپرانتیست تلفن
کرد و گفت چنین شخصی آمده اینجا
و آنها روز بعد به مثل ما آمدند و با من
اسپرانتو صحبت کردند و مرا به انجمن خود

بردند و از اینجا برنامه یک سری کنفرانسهای
تبلیغی شروع شدند آنها مرا به پنج شش
شهر دیگر بردند و در خود لاهه نیز کنفرانس
بزرگی ترتیب دادند که من بزبان اسپرانتو
در باره امر مبارک صحبت کردم و خود آنها
برای جمعیت ترجمه میکردند . و از این
راه توانستیم با عده زیادی از متحرکان
حقیقت آشنا شویم که برخی از آنها بعد
به هتل ما آمدند و مذاکرات ما ادامه پیدا
کرد و از این راه به مجامع گوناگون کارگران ،
انجمن ضد اغتشاش و غیره نیز راه پیدا
کردیم و مزده ظهور مبارک را دادیم
یکروز خانم منشی جمعیت صلح تلفن کرد و
خبر داد که من مکتوب را به رئیس و معاون
نشان دادم . شما برای ملاقات با آنها
بیاید . یکروز آقای رئیس را ملاقات کردیم
ایشان شخصی بودند موسوم به "سیوتروز"
رهولز که ضمناً "عضو پارلمان لاهه بودند
و ما بسیار محبت کردند و ما را به عمارت صلح
لا هه و پارلمان بردند . گفتیم ما حامل
لوح حضرت عبدالبها در جواب عریضه شما
هستیم . گفت یکبار با معاون صحبت کنید
یکروز دیگر با معاون ملاقات کردیم . معاون
بخلاف رئیس شخص ناملاهی بود . گفت
ما به مرقومه حضرت عبدالبها جواب میدهم
اما به شما کمکی نمیتوانیم بکنیم . این
سوء تفاهم برای ایشان پیش آمده بود که
برای استمداد گرفتن از آنها در مورد تبلیغ
دیانت بهائی رفته ایم . جواب منسی
مناسبتی نوشتند ، آن جواب را به فارسی
ترجمه کردم و حضور هیکل مبارک فرستادم
لوح دوم نازل شد و از اینجا باز همگیل
مبارک خیلی نرمش و ملاطفت فرمودند

سفر عربستان

بقلم مرحوم احمد یزدانی

حسب الام مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا لمجہوداته الفدا مقرر بود که این حقیر پس از سفر ترکیه بممالک عربی برای ابلاغ پیام مبارک و ملاقات دوستان مهاجر سفر کنم . لذا پس از عزیمت بکویت و بحرین و قطر و ویس در سال ۱۹۵۳ میلادی مطابق ۱۳۳۲ هجری برای شرکت در کنفرانس بین القارات جشن مسسوی اعلان امر حضرت بهاء الله جل اسمہ الاعظم بدو هلی هند وستان رفته و در آنجا و بعد از کویت ویس از مراجعت بطهران در اینجا اقدامات متعددی برای اخذ ویزای عربستان نمود ولی میسر نگردید و در نتیجه مکاتبه محفل مقدس روحانی ملی ایران با محفل مقدس روحانی عراق از بغداد مرقوم داشتند از اینجا شاید زود تر سفر بجاز میسر شود لذا ابغداد رفته چندی در آنجا اقامت تا موقع حج فرارسید سفارت عربستان بدون معرفی نامه قونسولگری ایران ویزا با ایرانیان نمیداد لذا ابغده قونسولگری مزبور مراجعه و از آنجا از وزارت امور خارجه ایران استفسار ویس از چندی جواب موافق رسید لذا معرفی نامه گرفته سفارت عربستان ویزای حجاز داده با طیاره از بغداد به جدہ رفته جناب سیروس منجمی را که از چندی قبل مهاجر آنجا بود یافته چند روزی در منزل ایشان اقامت سپس جناب حاجی رضا مہر آئین مهاجر

فرمودند ما با شما هم مرام و هم عقیده هستیم . با اینجهت شخص محترم راهبرای ملاقات شما فرستادیم و میخواهیم رابطه ما با شما مدوام باشد و مکاتبات شما با ما متصل باشد . لوح اول هیکل مبارک در مکاتیب جلد سوم و لوح دوم در مکاتیب جلد چهارم چاپ شده است .

● مسافرت تبلیغی به هند وستان و سیلان

... از هند وستان حضور مبارک عریضه فرستاده و تقاضا کرده بودند که بنده سفری به هند وستان بروم این بود که حضرت ولی امرالله تلگرافی جواب عنایت فرموده سیر و سفر بنده را به هند وستان تصویب فرمودند . بنده مسافرت به هند وستان کردم و بدستور محفل ملی هند وستان و بانقشه ای که ایشان ترتیب دادند برای سیر و سفر به نقاط مختلف هند وستان سفر کردم و مترجمی هم برای بنده تعیین کردند که همراه من بیایند و با اینترتیب تا جنوب هند وستان و از آنجا به جزیره سیلان رفتیم . اکثر ادو شهرهای مختلف در آنجا بود و از آنجا از امر صحبت میکردم و گاهی صحبتهای من در جراید نشر میشد . این سفر تقریباً ۸ ماه طول کشید و نزدیک نوزده روز با ایران بازگشتم .

حجاز از مکه آمده بند راهمراه خود بمکه
برد از جده وسائل طواف کعبه از احرام
و کفش و غیره تهیه بصورت حج گزار وارد مکه
شده چند روزی قبل از دهم ذیحجه
(موقع حج عمومی) شبانه بطواف کعبه
باتفاق جناب حاجی رضامهر آئین رفتیم
وقبلا مطوف مخصوصی برای این حقیر
معیت و بهمراهی او طواف کعبه و
سعی صفا و مروه و سایر آداب

حج شبانه انجام گردید و بعد باتفاق جناب
مهر آئین از مکه بطائف رفتیم و در نتیجه
تصمیم محفل مقدس روحانی آنجا مقسور
فرمودند در منزل جناب آقای ناظمی
اقامت نمایم قریب یکماه در آنجا مقسور
توجهات و الطاف جناب ناظمی و خانواده
محترم او بودم که فی الحقیقه بسیار رعایت
و مهربانی و پذیرائی فرمودند. همچنین
مخصوصاً جناب مهر آئین در همه احوال
از جده تا خروج از حجاز کمال همراهی
و مساعدت و محبت و رعایت فرمودند
در ایام اقامت در طائف جلسات محفل
مقدس روحانی محلی غالباً در آنجا تشکیل

و بنفذه نیز حضور داشته مراتب عنايات
و تفقدات حضرت ولی امر الله ارواحنا
لعناياته الغدا نسبت بمهاجرین انجا
ابلاغ و هر جلسه مذاکرات امری بمیان
آمده و حسب الامر مبارک که از محفل مقدس
روحانی ایران ابلاغ گردید پس سوابق
تشکیل محفل در حجاز و عدم تشکیل يك سنه
رسیدگی و راپورت جامعی تهیه و عرض
گردید و با اینکه احبای الهی مهاجرین
حسب الامر مبارک کمال حکمت را در حرکات
واقدمات خود مراعات مینمودند مع هذا
روزی یکی از اهالی که در کترو موسوم به
در کتر خیری و اهل شام بود بمنزل جناب ناظمی
آمد و او هم معتقد بود اهالی عربستان
خیلی متعصب اند ولی با او مذاکرات
مفصل امری مفیدی بزبان فرانسه بمیان
آمد و چون او شخص روشن فکر و نسبتاً
دانشمندی بود تا اندازه مطالب را تصدیق
میکرد. پس از یکماه اقامت و ابلاغ پیام
مبارک و ملاقات و مذاکرات امری از جده بسا
ظهاره بیفداد و از آنجا با ایران مراجعت
نمود.

۱۲۷

طهران تیرماه ۱۳۴۹

کسی که عمر را بیهوده نگذراند

ع - صادقانه

به انجمن صلح لاهه پیشنهاد کرد و ما واقع
را با هر یقه آن انجمن به حضور طلعت
میشاق معروف داشت، از طرف هیکل اطهر
بارض اقدس احضار شد و به سفر صلح لاهه
ما مورشد و حامل الواح معروف صلح لاهه
گردید، در آن مرز و بوم بزبان اسپرانتو
با بئلاغ تعالیم الهیه پرداخت سپس
بهر گزار احضار و ما مور مراجعت بموطن
مقدس شد. در ایران بواسطه سعادت
همکاران بدخواه بزندان افتاد ولی پس
از چندی بی گناهیش ثابت شد و مورد
الطاف مولای مهربان واقع شد. در مه
امرالله بساط نشر نفعات الله بگسترده و
سالیان در از بهد ایت عارف و عامی کرمیت
برای اولین بار به انتشار " اخبار امری "
پرداخت و مدت ۳ سال این نشریه رایک
تنه از طرف محفل روحانی مرکزی طهران
منتشر کرد و روز بروز آنرا توسعه داد تا اینکه
بصورت مجله ای آبرومند چاپ و منتشر
میشد.

از اوان جوانی تا اواخر عمر مقالاتی
در تشریح اصول و مبادی امرنازنین برشته
تحریر کشید که میتوان آنها را در صفحات
مجلات " اخبار امری - آهنگ بدیع

چندی است یکی از فضایل نادرا وجود
بهائی از جهان فانی بعالم باقی شتافته
است، غالب احبای ایران او را میشناسند
و به خدمات گرانقدرش واقفند، او کسی جز
جناب احمد یزدانی علیه رضوان الله
نیست.

وی قریب به سه ربع قرن در راه اعتلا
امرالله گام برداشت، با زبان و قلم به
انتشار دین الله و نشر نفعات الله
پرداخت، به تربیت جوانان همت گماشت
همیشه باین بیان حضرت بهاء الله توجه
داشت که میفرمایند:

" امروز روز خدمت است جامه خوف
و صمت و سکون را بنطق و بیان و اطمینان
و اهتر از تبدیل نمائید " (۱)

در اوان جوانی به جستجوی حقیقت
پرداخت و جانش بنور ایمان منور شد. بکمال
جد آثار مبارکه را تحصیل کرد و بزودی در
سلك خادمین فعال امرالهی در ارض طاه
در آمد، بطوری که چندی نگذشت از طرف
حضرات ایادی امرالله در دوره میشاق به
عضویت محفل روحانی طهران منصوب
و مشغول خدمت گردید.
تعالیم الهی را به عنوان کلید صلح

(۱) - راهنمای تبلیغ صفحه ۲۲

وترانه امید" و سالنامه ملی جوانان بهائی ایران مطالعه کرد، هم چنین در تالیف کتب مفید کوتاهی نکرد و برای اولین بار کتابی جامع در معرفی امرالله بفارسی تحت عنوان "نظراجمالی در دیانت بهائی" نوشت که مورد تحسین و تمجید حضرت ولی امرالله قرار گرفت. هم چنین تالیفات دیگری مانند مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، "مبادی روحانی" منتشر کرد. در ایامی به معمولات دالگورکسی و چندی بعد به "پاره ای از شبها" رسالات جوابیه نگاشت و از امرالله دفاع کرد.

بلر هیکیل اطهریه اقالیم مجاور سفرها کرد و در دانشگاهها و معاهد علمی در معرفی امرالله نطق ها ایراد کرد و در نقاط مهاجرتی به تشویق مهاجران پرداخت و به تاسیس مراکز امریه همست گماشت.

دهه آخر عمر را صرف تجزیه و استخراج الواح کرد و تمهید اد کثیری از آثار مبارکه را با همکاری تنی چند از فضلا بر حسب موضوع طبقه بندی کرد و فهرست نوشت و عجیب اینکه این خدمت گرانقدر را تا اواخر ایام حیات رهان کرد و تا جان در کالبد داشت آنی از خدمت باز نایستاد. زندگی پر بار جناب احمد یزدانی را از جنبه های مختلف باید مورد تأمل و مذاقه قرار داد. او عالم بود، بحق از کسانی بود که جمال اقدس ابهی در این بیان مبارک آنانرا مخاطب ساخته اند:

"... تالله انتم امواج البحر الاظم و

وانجم سما الفضل والویه الفصر بین السموات والارضین... " (۱)
 او را بعنوان يك فرد بهائی مؤمن و خدوم، عالم و فاضل و نویسنده و ناطق مری و معلم جوانان، مبلغ و مروج و مدافع امرالله می شناسیم. از ابتدای ایامان هیچگاه به امور دنیوی و جمع مال و منال و کسب جاه و مقام توجه نداشت به مقرری مختصر خدمت بدولت جهت تأمین معاش قناعت میکرد و بقیه ساعات او قایق عمر را صرف خدمت باستان ابهی میکرد و در این راه از پای نمی نشست، یزدانی از کسانی بود که بفرموده حضرت ولی امرالله برای امرالله زندگی میکرد.

هیچوقت سکوت و سکون را نخواست، همیشه در حال جستجو و تکاپو و کوشش و خدمت بود. مطالعه میکرد، مقاله و کتاب و رساله مینوشت، در محافل و مجالس دوستان نطق میکرد، در جلسات تبلیغ حاضر میشد و به ابلاغ کلمه الله می پرداخت در کلاسهای امری به تدریس معارف بهائی به جوانان اقدام میکرد، به داخله و خارجه کشور سفر میکرد و مهاجران را تشویق میکرد، به مطالعه و تجزیه الواح مشغول بود، خلاصه هیچگاه از خدمت، خدمت به معنی کلمه با مشخصه تنوع و تکثیر ساز نمی ایستاد. به این بیان جمال اقدس ابهی توجهی تام داشت که میفرمایند:

"چه شبها که رفت و چه روزها که گذشت وجه وقت ها که با آخر رسیده و وجه ساعتها که بانتها آمده و جزیه اشتغال

(۱) - کتاب مستطاب اقدس

جوانان مآثر گیرند و به جنبه های مختلف آن توجه شود . خدماتی که وی انجام داده در متجاوز از ۶ فقره از الواح و تواقیع مبارکه از قلم مرکز میثاق و مولای جوانان مورد تأیید قرار گرفته هم چنین بهیت العدل اعظم الهی بکرات خدماتش راستوده و تقدیر فرموده اند .

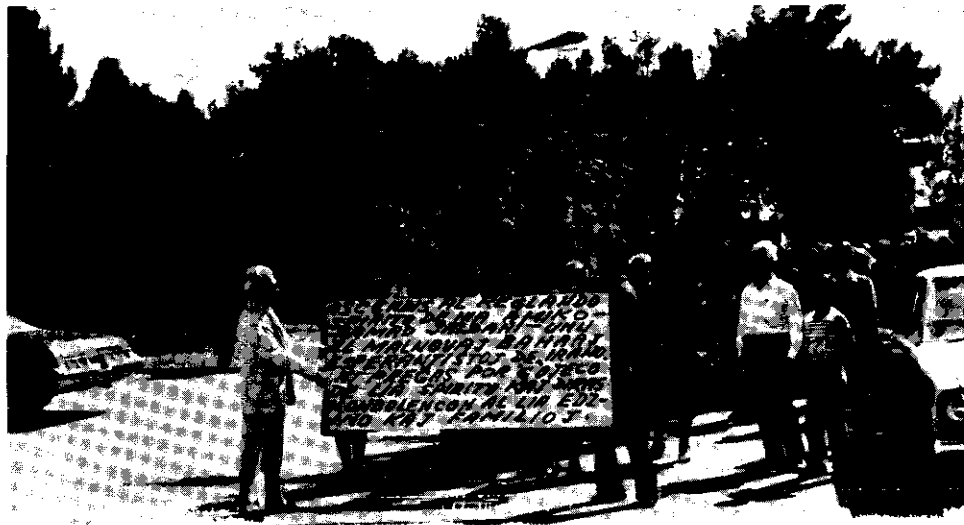
دنیای فانی نفسی بر نیامد . سعی نمائید تا این چند نفس باقی مانده باطل نشود عمرها چون برق میگذرد و فرقیها بریستر تراب مقرومزل گیرد دیگر چاره از دست رود و امورا زشت . . . " (۱)
نحوه زندگی پر شر جناب یزدانی باید سرمشق و نمونه حیات بهائی برای

(۱) - مجموعه الواح حضرت بهاء الله ص - ۳۳۶

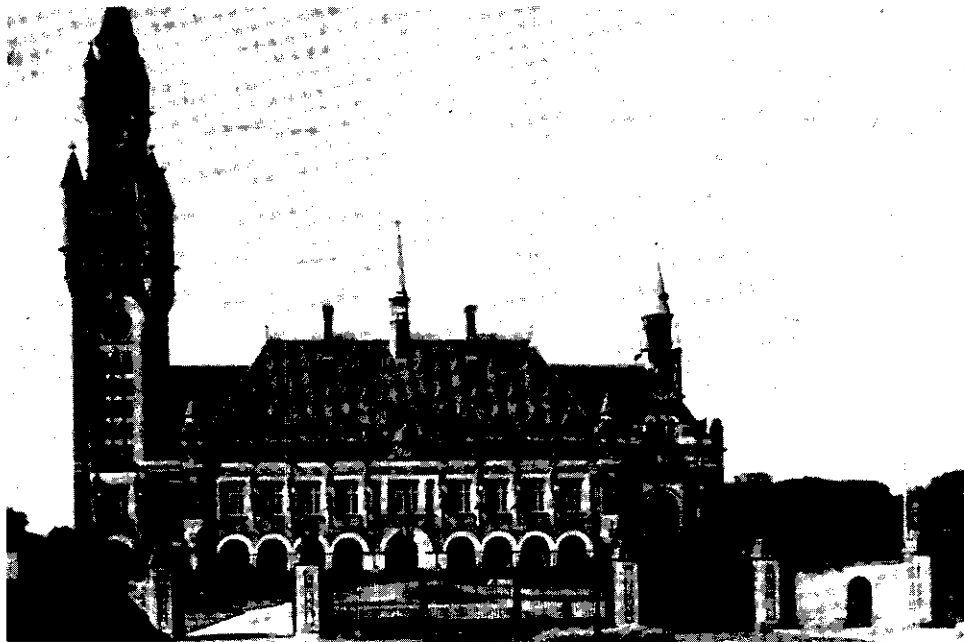
● از جمله نامه ها و مطالب مختلفی که از احبای عزیز بمناسبت صعود جناب احمد یزدانی به آهنگ بدیع واصل گردید نوشته جناب محمود ادراکی در این باره بود که به همراه عکسهای از مراسم تشییع جناب یزدانی و همچنین قصر صلح لاهیه دریافت گردید .
بجهت پرهیز از تکرار مطالب و ضمن تشکر از ایشان فقط قسمتی از نامه و عکسهای فوق الذکر برای استفاده خوانندگان عزیز طبع میگردد .

" . . . جناب احمد یزدانی فرزند میرزا حسن خان معین الدیوان اهل اصفهان بوده اند . در سال ۱۲۷۰ یا ۱۲۷۲ متولد شده در ۱۶ سالگی بمحض شنیدن ندای امر الهی به صدد تحقیق برآمده بالاخره در جلسات جناب اخوان الصفا و جناب ابن ابهر حاضر شده به تحری حقیقت میپردازند و در سن ۱۸ سالگی موفق به تصدیق امرالله میگردد .
در سن ۲۳ سالگی با خانم "موجول" فاطمه مفتاح الملوك که صبیبه مفتاح الدوله بوده ازدواج مینماید . . . "





در مراسم تشییع جناب یزدانی چهنگ در عکس ملاحظه میشود شعاری بزبان وخط اسپرانتو بنشانده تجلیل از اولین اسپرانتیست بهائی ایران توسط عده ای از مشایعین حمل میگردد .



قصر صلح لاهه

... همای اوج عزت قدیمه بر سر
 اما الرحمن سایه افکنده و آفتاب افق
 توحید بروجوه موقنات پرتواند اخته رسات
 حجال ابطال میدان کمال گردیده و پرده
 نشینان خلوتگاه عفت پرده غفلت دریده و
 بسر منزل هدایت رسیده و بانوار موهبت
 درخشیده و شاهد عنایت چشیده و در سایه
 رب احدیت آرمیده خوشحال ایشان
 ۰ ۴۴

کنفرانس هندوستان یا قندپارسی

طبع بهار

اضحی اقدس حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه
 در آن حال و فضا، ایبهت و شکوه روحانی
 جلسه، سیمای طکوتی حضرت حرم،
 خضوع و خشوع این یادگار مولای مهربان
 و تجسمی که از مشرق الانکار و شرائط حضور
 در آن بیان فرمودند چنان ساحت محفل
 را مملو از صفا و روحانیت نمود که نه تنها
 چشمها همه روشن شد بلکه همه دیده ها
 غوطه ورد را شک شوق گردید. با توضیحی
 که مهندس و طراح با ذوق مشرق الانکار
 روز قبل از آخرین جلسه کنفرانس داد بودند
 و با اسلاید هائیکه ارائه شده و ملاحظه

لحن ساده و طبع امة البهاء حضرت
 روحیه خانم در فضای چادریهای که
 در زمین مشرق الانکار هلی برافراشته
 شده و نمونه ای از خیمه وحدت عالم
 انسانی بود، طنین انداز شد و باین نوای
 احلی آغاز سخن فرمود:

"آن یوسف اسرارها زارد رآد

ای چشم توروشن

باروی منورها سوی معنبر

در محفل ابرار رآد

ای چشم توروشن ..."

مبارکی و زیبایی و تناسب این لوح

گردیده بود همه خود را در مشرق الانکار احساس میکردند و این روحانیت حاصله با تلاوت مناجاتهای عدیده بالسن مختلفه والحن متنوع باوج رسید .

موقعیکه امة البها برای نصب حجر زاویه مشرق الانکار شبه قاروی هندوستان برخاستند . در حالیکه کناری ایستاده و ناظر مشی و خرام موزون و متین حضرت خانم وهیجان خواهران عزیز بودم و بهفت جلسه ای که در چهار روز گذشته تشکیل شده و نتایج مترتبه بر آن و خصوصا " باین حسن ختام ، که خود شروع مشروع مهم و عظیم دیگری بود ، مرور مینمودم ، ندای جانفزای حضرت مولی الوری بسمع جان استماع میشد که میفرمود :

" ای بهاء الله چه کرده ای ؟ جانم بقربانت . "

افتتاح کنفرانس ، تکریم و تجلیلی که فرماندار هلی از دیانت مقدس بهائوسی نمود و تعالیم منبغه آنراستود ، احترامات فائقه ای که وزیر ادگستری تقدیم داشت چون سردلبران در حدیث دیگران بود بسی خوش و شیرین مینمود ، نطقهای سرکار روحیه خانم وجوابهای متین و منجیده ای که بهسئالات حضار دادند نطقها و خطابه هائیکه بوسیله امانه موقنات ایراد گردید و اجرا شد ، سرود های مهیج و پراحساسیکه در فواصل برنامه ها اجرا میشد و چون قند مکرر مینمود ، ترجمه رسا و صمیمی یکی از امانه فاضله طهران از نطقها و بیانات حضرت حرم ، شوق و ذوق امانه - الرحمن برای حضور رکنفرانس در جلسهای که بنام آنان تزئین یافته بود ، در محفلی

که برای زنان منعقد شده بود ، در مجمع تاریخی و مهمی که بمنظور تبادل نظریات و تمهین خط مشی نسوان در پیشرفت تعلیم و تربیت فرزندان و تبلیغ امر حضرت رحمن و استقرار حیوه بهائی در خانواده ها مهیا و آراسته شده بود ، همه و همه از خاطر گذشت ، چه زیبا و چه پرشکوه .

بیان مبارک و افتخار آمیز هیکل مقدس سرالله الاعظم بیاد آمد که میفرمایند :

" . . . حلال عرفان بر قامت نسوان

نمایشش بیشتر است و آرایشش عظیم تر " .
حال بفضل و عنایت جمالقدم ، کارمک گل دو گل نبود ، که نتوان بهارش نامید ، بهار الهی بود و ربیع رحمانی و گل بخرمن ، بالوان مختلفه و روافح متنوعه ، خهسل عاشقان بود ، گروه مشتاقان بود ، جمع کثیری از ستاینندگان اسم اعظم بود و جسم غفیری از کنیزان آستان آن محیی رم .

مصداق بیان مهیم و مبارک حضرت عبدالبهاء بود که میفرمایند :

" . . . الطاف حق چون دریای بی پایان موج بر سرعباد و امانه میزند " .

هنگام مراجعت در اتوبوس ، در حالیکه خانمها بخواندن سرود های امری و تبلیغ (راهنما) مشغول بودند (این راهنما که مرد جوانی بود ، اظهار ایمان و تقاضای تسجیل نمود) تاریخ امر الهی و مخصوصا آن قسمتهایکه امانه الرحمن نقشی و سهمی داشتند زهن مرا مشغول داشته بود ، به نظر میرسید ، عوامل بوجود آورنده این مومتمی نظیر و تمهیدات و مقدمات این کنفرانس تاریخی و اجتماع این ورقعات محترمه ، از سالهای پیش آماده و مهیا گردیده

است و ما بر اثر آن جانفشانیها، سرگونیها، اسارتها، فداکاریها و خدمات گذشتگان است که در این حقله نورانی نشسته ایم و از ثمرات و فیوضات ارزنده آن نصیب موفور میبریم. چه پشتوانه ثمن و گرانبها و ولا یزالی.

وقتی حضرت امة البها موقر و متین آراسته و برارنده، نورانی و ملکوتی، برای ادای نطق بر میخاستند و از قیامشان قیامتی از ابراز احساسات و اظهار امتنان و احترام برپا میشد، تداعی تاریخ بود دست عنایت و بازوی توانای حضرت سرالله الاعظم مشاهده میشد که بساراده سطلقه آب جلیش که "جهانرا سقف بشکافته و طرح نمود راند اخته بود" امة الله میسبز می ماکسول را پرورش میداد همان "امه موقنه محبوب حضرت عبد البها" "حواری ممتاز" "ذهب خالص" همانکه بر تبتبه فخیم شهادت نائل گردید، تا فاتحه معنوی (عروس شهرها) شود و در تبلیغ امرالله و نشر نجات الله سمرگردد و در دامن پرمهرش گل زیبایی بشکفتد بیه "تربیت الهی" تربیت شود، دختری نیک اخترگردد، تاج و هاج اقتران و لسی عزیزا مر بها را بر سر نهد، انیس و جلیبس (گوهر یکتا) گردد، از کمال همنشین تأثیر پذیرد، بوی و خوی او گیرد، ملکوتی شود، ربانی گردد، بوقایم نماید: گناه چون نسیم روح پرور بر صحاری افریقا مرور فرماید، گهی چون باران نیسان بر جنگلهای آمازون بیارد، وقتی سفیر با تدبیر سلان حقیقی شود و پیام آسمانی او رابه امراء و سران کشورها ابلاغ فرماید

دی چون فرشته رحمت بر کلبه فقیرا و مساکین فرود آید و غمگسارانان گسرد روزی اختر تابان کفرانس تاریخی لندن شود، بوقتی شمع فروزان بزم معنوی پاریس گردد و اینک، قند پاریسی بینگاله آورد تا طوطیان هند را شکرکن سازد.

موقمیکه ناظمه فاضله جلسه دلباس ساری فاخروزبهای خویش، دامن کشان طناب و سرفراز، بسوی تربیون میرفت، تا جلسه ای را که قریب هزار و چهارصد نفر از ۳ مملکت و مرکز امری که عده ای زیاد از آنان از جوه نسوان بودند، افتتاح و اداره کند، پشاپیش او، بچشم جان "خاتونجان فرهادی" دیده میشد، که بشتاب میرفت و راه راهموار مینمود، بکسوت در پیورگی و بعنوان گدائی، بدرخانه ای که زندان طاهره مطهره بود میرفت، تا با سر و اراده سلطان امکان، آن شیرزن بیشه محبت الله را از سلسله برهاند، تا راهی دشت بدشت شود، شمع شبستان اولین موتمر آئین الهی گردد، بسوزد و بسوزاند بکاری چنان عظیم و خطیر اقدام نماید که سبب تحیر مردان شجاع و باسئلان میدان شود و بالمال جان در ره جانان رایگان نماید و مخلد و جاودان گردد.

روزیکه خانمی جوان و نورانی در نهایت سوز و شور سرودی راجع بحوادث قلمسه طبرسی و وقایع مازندران و زنجان میخواند و کلمات "یا صاحب الزمان و یا علی الاعلی" را که ترجیح بند شعر بود بسختی و لسی شیرین ادا مینمود، همزمان بانوای دل انگیز او، فریاد "یا صاحب الزمان" (زینب) نیز از عالم بالا بگوش میرسید، همان دخترا

شجاع و فداکار بیکه بر تمام سنن و عادات
 عتیقه درورد خویش، خط بطلان کشید
 و حماسه آفرید و جان بر سر پیمان نهاد .
 در آخرین ساعات کنفرانس هنگامیکه
 حضرت حرم در باره ساختمان " مشرق -
 الانکار د هلی " صحبت میداشتند و
 بیانات خود را با اهدا " چک " مؤکد
 فرمودند ، حضار محفل ، که بجز ب و و لسه
 آمده ، در تقدیم تبرعات و اهدای زینت آلات
 بر یکدیگر سبقت میگرفتند ، روح لطیف
 " خانم ملکوت " " میلی عزیز " سر مشق
 درخشان " (ایادی امراه خانم املیها
 کالینز) که تبرعات کریمانه اش در تمام
 موارد و مواقع خصوصا " در خرید زمین
 " مشرق الانکار حیفاً که یک تنه اقدام نمود

و بیهمتای بود ، از ملکوت ابهی و عالم بسالا و
 آسمان جود و سخا ، ناظر جلسه بود .
 چه عظیم و فخیم است الطاف
 و عنایات جمال اقدس ابهی در حق
 اما " رحمن چنانچه حضرت مولی السوری
 ارواحنا فدایم فرمایند :
 " . . . اگر بالطف جمال قدم در حق
 اما " رحمن بی بری از شدت بشارت و وفور
 مسرت بربری . . .
 امید که این عنایات و الطاف ظهیر
 و دستگیر شود و اثرات و ثمرات این کنفرانس
 تاریخی ظاهر و باهر گردد و فیض روح القدس
 در گریامند فرماید تا " دیگران هم بکنند
 آنچه مسیحا میکرد " .



حضرت امة البها " روحیه خانم همراه شهردار د هلی (نفر اول از سمت چپ) و وزیر دادگستری
 هند وستان (نفر سوم از سمت چپ) در مراسم کنفرانس هند وستان .

توضیح و تصحیح :

۱- در شماره قبل (۳۴۵) آهنگ بدیع قسمت اول مقاله ای تحت عنوان " آرا و اندیشه ها درباره بحران کنونی جهانی " بقلم جناب دکتر شاپور راسخ درج گردیده بود . قسمت دوم مقاله مزبور بنا به خواست نویسنده جهت تکمیل و تصحیح در اختیار ایشان قرار گرفت و تا هنگام طبع شماره حاضر جهت انتشار آماده نگردید و ناگزیر در این شماره جای این مقاله خالی است .

۲- در شماره قبل (۳۴۵) آهنگ بدیع اشتباهات ذیل موجود است که ضمن پوزش از خوانندگان عزیز تقاضا میمائیم در نسخ مجلات خود این اغلاط را تصحیح فرمایند :

الف- در مقدمه مقاله پرورش کودکان صفحه ۱۷ قسمتی از یکی از توابع منبعه حضرت ولی امرالله نقل شده که چهار سطر آخر آن در هنگام تنظیم صفحات جابجا شده و در وسط بیان مبارک قرار گرفته و بایستی از سطر ۱۷ ستون اول بترتیب ذیل ادامه یابد :

"... این اصول اساسی در نصوص مقدسه الهی بیان گردیده و باید بدقت مطالعه شده بتدریج در برنامه های مدارس عالییه و دانشگاهها وارد گردد لکن وظیفه ایجاد نظم تربیتی که رسماً از طرف امر شناخته شده و در سراسر عالم تنفیذ داده شود کاری است که نسل حاضر مؤمنین نمیتوانند تعهد و تقبل نمایند و باید در آینده بتدریج بحدست دانشمندان و متخصصان بهائی در تعلیم و تربیت تحقق یابد "

ب - در صفحه ۴۰ سطر ۱۶ در بیان مبارک حضرت ولی امرالله بین دو قسمت " ارض اقدس " و " مقرابدی " یک جمله که ذراصل وجود دارد آورده نشده و باید جای این جمله حذف شده با سه نقطه علامت گذاری و مشخص گردد . ضمناً در همین قسمت بجای کلمه " مؤمنین " " مؤسسین " نوشته شود .